

ضعیف آنچه را مجبور است تحمل می‌کند و عدالت تنها در میان قدرتمندان (در زمانی قدرتمندان نظامی و اینک قدرتمندان اقتصادی) امکان‌پذیر است.

### مفهوم امنیت

به رغم کاربرد فراوان مفهوم امنیت در متون سیاسی و روابط بین‌الملل، هنگامی که درصدد ارائه تعریفی روشن و جامع از آن برمی‌آییم، دشواری کار کاملاً احساس می‌شود. اصطلاح «امنیت» از حیث شکل و محتوا به یک اندازه ابهام‌آمیز است. برخی در جهت زدودن این ابهام، امنیت را به سطح ملی تقلیل داده و آن را با توانایی یک ملت برای تأمین منافع خود مترادف دانسته‌اند و گروهی آن را نبود تهدید و وجود ایمنی تعریف کرده‌اند. در یکی از کاملترین تلاشها برای تحلیل این مفهوم، «آرتولدولفرز»، امنیت را یک «نشان و سمبل مبهم» خوانده و به وجود پتانسیل ابهام و بهره‌برداری سیاستمداران از آن اشاره کرده است. از دید ولفرز، امنیت در معنای عینی، نبود تهدید برای ارزشهای کسب شده و در معنای ذهنی، عدم ترس و وحشت از حمله بر ارزشها را مشخص می‌کند.<sup>۱</sup>

ابهام و ضعف موجود در ارائه تعریفی مشخص از مفهوم امنیت، برخی را بر آن داشت تا برای رفع این نقیصه تلاش کنند. از جمله، باری بوزان پنج دلیل ممکن برای ضعف مفهوم امنیت برمی‌شمارد. نخست اینکه امنیت تعریف ساده بر نمی‌تابد و ضرورتاً مورد بحث و جدل است. دوم اینکه در نظر اندیشمندان مکتب واقع‌گرایی - که در نظریه روابط بین‌الملل پرسابقه هستند - قدرت مفهوم مسلط، و امنیت صرفاً پیامد طبیعی انباشت و اعمال مؤثر قدرت است. سوم، از آنجا که امنیت به عنوان یک مفهوم، با مکتب واقع‌گرایی پیوند دارد به دلیل همین پیوند، از سوی کسانی که با این مکتب در چالش هستند، مورد بی‌اعتنایی قرار گرفته است. چهارم، از زمانی که نقد واقع‌گرایی مشوق رهیافت‌های جدید روابط بین‌الملل شد که یکی از مهمترین آنها مکتب

دگرگونی ناگهانی روابط بین‌الملل از زمان فروپاشی شوروی، به این دیدگاه خوش‌بینانه منجر شده که کارکردهای قدرت نظامی تغییر یافته و نظام کلی «سیاست قدرت» که بر جنگ استوار بود، اینک منسوخ گشته است. یکی از ادعاهای اساسی این است که جنگ‌افزارهای هسته‌ای وضعیتی پدید آورده است که ادامه کارکردهای سنتی قدرت نظامی در روابط بین‌الملل را به چالش می‌طلبد. این امر به این باور دامن زده که از کارایی جنگ و زور کاسته شده است و با افزایش وابستگی متقابل کشورها به یکدیگر، این روند نزولی همچنان ادامه می‌یابد.

طرفداران این استدلال معتقدند آنچه امروزه اهداف اساسی ملتها را در سراسر جهان تشکیل می‌دهد، فعالیت‌هایی از جمله تجارت، پیشرفت علمی و فنی، انقلاب اطلاعات و... است که امکان دستیابی به آنها با توسل به قدرت نظامی بسیار ناچیز است. در چنین وضعیت نوی، کاربرد زور - در مقایسه با دستاوردهای آن - هم پر هزینه و هم ناخوشایند است. شمال، با درک این واقعیت توانست یک دوره صلح را که زمینه‌ساز توسعه اقتصادی گردید تجربه نماید، حال آنکه کشورهای جنوب همچنان به جنگ و استفاده از نیروی نظامی خوگرفته‌اند. همانگونه که وجود جنگ در چند نقطه از جهان به معنای رواج گسترده آن نیست همچنین عدم وقوع جنگ طی دوره‌های نسبتاً کوتاه و در مناطقی خاص نیز بیانگر آن نیست که جنگ برای همیشه از جهان رخت بر بسته و امنیت پدیده‌ای جهانی گشته است.

بسیار خوش‌بینانه خواهد بود اگر «نظام جهانی» را آنگونه که جان‌اف‌کندی در سخنرانی آغاز دوران ریاست جمهوری‌ش توصیف کرد: «دنیایی جدید برای قانون که در آن قوی عادل، ضعیف در امان و صلح برقرار است» تصور کنیم. آنچه در عمل شاهدش هستیم موقعیتی است که بوسیله «توسیدید» تشریح شده است و در آن، قوی آنچه را می‌تواند انجام می‌دهد و

# امنیت جهانی: از نظریه تا واقعیت

مجتبی عطارزاده  
عضو هیأت علمی دانشگاه  
سیستان و بلوچستان

«وابستگی متقابل» است، بُعد نظامی که امنیت طبیعتاً با آن در ارتباط می‌باشد، در مقایسه با بُعد اقتصادی بشدت در حاشیه قرار گرفت. در عین حال بررسی‌های استراتژیک با تمرکز بر بُعد نظامی و محور گرفتن امنیت، توجه چندانی به توسعه این مفهوم ندارند و انرژی خود را مصروف بررسی تکنولوژی‌های جدید می‌نمایند. در نهایت بوزان اظهار می‌دارد که سیاستگذاران از مبهم و نامشخص نگه داشتن این مفهوم، کاملاً خشنود هستند، چرا که برای توجیه اهداف مختلف بهتر می‌توانند بدان تمسک جویند.<sup>۲</sup>

به هر حال گذشته از ابهام موجود در تعریف مفهوم امنیت، اصولاً هر کشور به مقوله امنیت از دو زاویه داخلی و خارجی می‌نگرد. جنبه داخلی امنیت ملی، امنیت یک ملت در مقابل تهدیدهای پیدا و نهان در درون مرزهای ملی را شامل می‌شود. این تهدیدها می‌تواند سیاسی (مانند شورش و جدایی طلبی و...)، اقتصادی (نابسامانیها و بحرانهای حاد اقتصادی همچون تورم)، نظامی (مانند کودتا و جنگ داخلی) و اجتماعی (مانند ناپهنجاریها و آشوبهای اجتماعی) باشد که هر کدام به نوعی دولت ملی را تحت فشار و مورد تهدید قرار می‌دهد.

جنبه خارجی امنیت ملی به تهدیدهای برون مرزی علیه یک دولت بازمی‌گردد. این تهدیدها نیز دارای ابعاد سیاسی (انزوا و اعمال فشارهای سیاسی)، نظامی (حمله نظامی یا تهدید به حمله، تقویت بنیه نظامی دشمن) و اقتصادی (مانند تحریمهای اقتصادی) است. البته باید در نظر داشت که مجزا کردن دو جنبه داخلی و خارجی امنیت ملی از یکدیگر تا حدودی ناممکن است، چرا که تأثیر و تأثر متقابل عوامل داخلی و خارجی بر یکدیگر، این دو جنبه امنیت را کاملاً با یکدیگر مرتبط ساخته است.<sup>۳</sup>

هنگامی که صحبت از امنیت به میان می‌آید، بلافاصله این پرسش به ذهن خطور می‌کند که اصولاً چه هنگام و تحت چه شرایطی ناامنی به وجود می‌آید؟ «کنت والتز» از صاحب نظران مشهور روابط بین الملل بر این

اعتقاد است که منابع ناامنی در سه سطح قابل طبقه‌بندی است: (۱) برخی فلاسفه، منبع اصلی ناامنی را در طبع بشر جستجو می‌کنند و معتقدند که با رشد آموزشی، اخلاقی، مذهبی و فلسفی، بشر می‌تواند در صلح و آرامش زندگی کند. (۲) گروهی دیگر معتقدند که اتخاذ روشهای نادرست توسط جوامع، سیستمهای اقتصادی و ملتها می‌تواند عامل ناامنی باشد و بر این اساس اصلاح این ساختارها را عامل برطرف کننده جنگ درگیری می‌دانند. (۳) سومین گروه مهمترین منبع ناامنی را در آناشی حاکم بر روابط میان دولتها در سطح جهانی می‌دانند. در مطالعات معاصر روابط بین الملل، از این مسئله به عنوان «معمای امنیت» نام برده می‌شود. درون هر سیستم فاقد مرجع فائقه مرکزی، هر واحد از سوی واحد دیگر - حتی به صورت بالقوه - احساس خطر می‌کند و برای دفع تهدید امنیتی، اقداماتی را انجام می‌دهد. نظیر این تصور در واحدهای دیگر، نسبت به خود این واحد وجود دارد.<sup>۴</sup>

صرف نظر از ریشه‌های ناامنی، این وظیفه علوم اجتماعی است که با تعمق در این موضوع، به ارائه نظریه‌ها و راهکارهای عمومی اقدام نماید. نگرش سنتی به مفهوم امنیت و نگرش جدید به آن، حاصل همین مطالعات در حوزه علوم اجتماعی است که در ادامه بدان می‌پردازیم.

### نگرش سنتی به مفهوم امنیت

(۱) برداشت واقعگرایانه ظهور و تحول تدریجی پارادایم امنیتی و گذار از «امنیت ملی» به «امنیت بین المللی» و سپس «امنیت جهانی» که هر یک بر پایه مفروضات نظری و سیاسی متفاوتی استوار است، پیوند نزدیکی با تطور تاریخی نظام بین الملل و رشد اندیشه بشر در تفسیر آن دارد.

پارادایم امنیت ملی در بستر تاریخی مشخصی ظهور کرد. با تولد دولت ملی در قرن هفدهم میلادی و علاقه‌ای که این موجود به بقای خود داشت، امنیت ملی از اهمیت خاصی

● دگرگونی ناگهانی روابط بین الملل از زمان فروپاشی شوروی این ادعا را به میان آورده است که وضعیت جدید، ادامه کارکردهای سنتی قدرت نظامی در روابط بین الملل را به چالش می‌طلبد.

سلطه بر جهان که به جنگ سرد انجامید، عملاً کارایی خود را از دست داد. در نتیجه بار دیگر پارادایم هابزی امنیت ملی (سیاست قدرت) در امور بین‌الملل برتری یافت. هدف اصلی کشورها، نه امنیت بین‌المللی یا حکومت جهانی بلکه بقای ملی بود.<sup>۶</sup>

براساس چنین برداشتی بود که هر کشور برای دفع تهدیدهای احتمالی، آمادگی جنگی را ضروری و لازم می‌دید و در شرایط بحرانی، تهدید به استفاده از نیروهای نظامی به منظور تحصیل امتیاز یا عدم تمکین در مقابل خواسته حریف، به شکل یکی از ابزارهای اعمال قدرت در آمد.<sup>۷</sup> به این ترتیب، حفظ برتری تکنولوژیک در رقابت تسلیحاتی به یکی از مهمترین اهداف قدرتهای بزرگ و به تبع آنها، قدرتهای کوچک منطقه‌ای تبدیل شد و واگرایی از سطح کلان به سطح خرد نیز کشیده شد. از این رو، کشورهای کوچک و ضعیف، همواره ناگزیر از جستجو برای یافتن حامی در بین قدرتهای بزرگ بودند. حتی اگر این حمایت به قیمت محروم شدن کشور تحت حمایت از حقوق اساسی، استقلال و حق تعیین سرنوشت تمام می‌شد، باز گریزی از آن نبود. انگلستان، بیش از یک قرن، چنین نقشی را در حوزه خلیج فارس ایفا کرد<sup>۸</sup> و در تاریخ ایران نیز نمونه‌های بیشماری از این پدیده قابل مشاهده است.

## ۲) برداشت آرمان‌گرایانه

در مقابل برداشت واقع‌گرایانه از امنیت، برداشت آرمان‌گرایانه قرار دارد که امنیت ملی را نه «توانایی یک ملت» بلکه «نبود تهدید و وجود تأمین» تعبیر می‌کند. بدیهی است فراغت از تهدید، احساس بهره‌مندی از آزادی یا فقدان ترس از به‌خطر افتادن ارزشها تنها در محیطی متصور است که تضاد و رقابتی وجود نداشته باشد. چرا که وجود رقابت میان واحدها، تهدید یکی علیه دیگری را در پی دارد.

ریشه‌های اولیه برداشت آرمان‌گرایانه از امنیت را در اندیشه‌های کانت سراغ می‌گیرند. این دیدگاه برخلاف برداشت واقع‌گرایانه نگاه

برخوردار شد. برای پایان بخشیدن به «جنگ همه با همه» و دستیابی به نوعی آرامش داخلی، شهروندان با اغماض از بخشی از اختیارات خود، به یک حکمران تسلیم می‌شوند و از او انتظار تأمین صلح را دارند. چنین دولتی با برخورداری از پشتوانه مردمی خود را موظف به تضمین امنیت آنها می‌بیند و بهترین و کوتاه‌ترین مسیر را در تقویت و تجهیز بنیه دفاعی کشور برای دفع تهاجمات احتمالی می‌یابد؛ چه آنکه در شرایط محدودیت منابع با ارزش جهانی، آن کس که قوی‌تر است در رقابت بر سر تصاحب اینگونه منابع برنده خواهد شد. از این رو بازیگران صحنه جهانی هرگز خود را دور از تهدید نمی‌دانند بلکه سایه تهدیدی دائمی را بر سر خود احساس می‌کنند. نتیجه آنکه، هر بازیگر کسب قدرت برای دفاع از خود را شرط اولیه بقا می‌شمارد. در این دیدگاه، رابطه مفروض میان امنیت و قدرت رابطه‌ای همیشگی و مستقیم است. هر چه بر میزان قدرت یک کشور افزوده شود، امنیت آن کشور نیز افزایش می‌یابد. در این دیدگاه که از آن به «نگرش واقع‌گرایانه» به مفهوم امنیت یاد می‌شود، میان امنیت یک ملت با امنیت ملتهای دیگر رابطه‌ای معکوس برقرار است. به این معنا که امنیت یکی به بهای ناامنی دیگری حاصل می‌شود. با وجود چنین رابطه‌ای میان امنیت ملتها، امنیت هر واحد به صورت مجزا از دیگران تحقق می‌یابد و جمع میان امنیت ملتها نه تنها دشوار بلکه ناممکن می‌گردد.<sup>۵</sup>

طرح اولویت منافع ملی بر منافع امنیت دسته‌جمعی ملهم از «سیاست قدرت» که افرادی چون هانس مورگنتا آن را نظریه‌پردازی کردند موجبات شکست نظامهای امنیت جهانی همچون جامعه ملل و سازمان ملل در تضمین امنیت را فراهم آورد. در حالی که جامعه ملل نتوانست از ظهور فاشیسم و نازیسم جلوگیری کند و در آستانه جنگ جهانی دوم از هم فروپاشید، سازمان ملل نیز با ظهور دو قدرت برتر (ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی) و دعوی غیرقابل جمع آنها برای

● آرنولد ولفرز: امنیت در معنای عینی، نبود تهدید برای ارزش‌های کسب شده و در معنای ذهنی، عدم ترس و وحشت از حمله بر ارزش‌ها را مشخص می‌کند.

بدبینانه‌ای به جامعه بین‌الملل ندارد بلکه با خوش بینی به توصیف آن می‌پردازد. کانت با تأکید بر اصول و ارزشهای اخلاقی، جامعه‌ای جهانی را پیش‌بینی می‌کند که در آن همکاری برای تحقق آرمانهای مشترک بشری، جای رقابت را می‌گیرد. پیشنهاد «صلح ابدی» وی بر پایه این اعتقاد استوار بود که نظام دولتهای ملی و تفوق منافع ملی را می‌توان با یک نظم سیاسی مترقی - یک قانون اساسی جمهوریخواه، نظامی فدرال از دولتها و نوعی تابعیت جهانی - تجدید سازمان کرد و یک جامعه بشری به وجود آورد. در سنت کانتی، پارادایم امنیت جهانی تنها آرمان تحقق نیافته‌ای است که هر چند موجودیت نیافته ولی به لحاظ نظری، امری امکان‌پذیر است.<sup>۹</sup> مکتب لیبرالیسم با الهام از نظریه کانت، بر توانایی بشر برای تأثیر گذاری و تغییر دادن الگوهای عمل و ایجاد نهادها تأکید دارد و بازتاب این باور است که انسان روشنفکر می‌تواند با محور قرار دادن ارزش‌های اخلاقی، قوانین لازم برای تنظیم روابط را وضع کند تا در سایه آن، هیچ حقی از حقوق مشروع احدی از آحاد جامعه بزرگ بشری، نادیده گرفته نشود. در چنین جامعه جهانی، در صورتی که واحدی با زیاده‌طلبی، حقوق دیگران را نادیده بگیرد و قوانین را نقض کند، مراجع قانونی وارد عمل می‌شوند و او را مجبور به متابعت از قانون می‌نمایند. بنابراین هیچ عضوی نگران آنکه مورد تهاجم قرار گیرد یا منافع مشروعش قربانی شود، نیست و با نبود این نگرانی، احساس امنیت خواهد کرد.

### ۳) برداشت انترناسیونالیستی

تعریف دیگری از امنیت را از میان نظرات کسانی می‌توان دریافت که همکاری دولتها را تنها راه دستیابی به امنیت می‌دانند. این برداشت که با عنوان «نهادگرایی بین‌المللی» شناخته می‌شود، حد وسط دو برداشت قبلی است. ریشه‌های نظری آن را پیش از همه به نظریات گروسیوس نسبت می‌دهند. گروسیوس (مانند کانت)، سیاست بین‌الملل را بر اساس جامعه‌ای از دولتها تعریف می‌کرد. وی برخلاف سنت هابزی، مدعی بود که دولتها همچون گلابیاتورها در رزمگاه، درگیر یک کشاکش ساده نیستند، بلکه قواعد و نهادهای مشترک، ستیز آنها با یکدیگر را محدود می‌سازد.<sup>۱۱</sup> از نظر گروسیوس، روابط دولتها نه چنانکه واقع‌گرایان می‌گویند منحصراً رقابت‌آمیز است و نه آنطور که آرمان‌گرایان معتقدند مبتنی بر همکاری است. دولتها گرچه منافع متعارضی دارند و همین موجب رقابت آنها می‌شود ولی منافع مشترکی نیز دارند که آنها را به همکاری با یکدیگر وامی‌دارد. گسترش همکاری دولتها به شکلی که در شرح دیدگاه آرمان‌گرایان مورد اشاره قرار گرفت با آنچه در دیدگاه انترناسیونالیستی مطرح می‌گردد تفاوت اساسی دارد. در دیدگاه آرمان‌گرایانه، همکاری دولتها، امری اخلاقی و ارزشی است ولی در دیدگاه انترناسیونالیستی، همکاری دولتها از اجبارهای عملی و پراگماتیک موجود در جامعه ناشی می‌شود.

سابقه تلاشهای تاریخی برای نهادسازی - یکی اتفاق اروپا، مولود کنگره وین (۱۵-۱۸۱۴)، و دیگری نظام توازن قدرت اروپا - به قرن نوزدهم میلادی بازمی‌گردد که هدف آنها نه جلوگیری از جنگ، بلکه تقویت امنیت دولتهای ملی بود. پس از آن، نهادگرایی بین‌المللی از دهه ۴۰ به بعد رشد چشمگیری

با تحقق اندیشه امنیت جهانی، مرزهای اعتباری جداکننده ملتها که عامل اساسی ایجاد رقابت و کشمکش میان آنهاست از میان می‌رود و همگی در راستای تحقق امنیت همکاری خواهند نمود. در این حالت، نظام دولت ملی، جای خود را به مجموعه واحد جامعه جهانی می‌سپارد و در واقع یک دولت جهانی، جانشین دولتهای متعدد می‌شود. ایجاد یک مرجع مقتدر بین‌المللی و تشکیل دولت واحد جهانی یا ایجاد یک نظام فدرال جهانی از طریق تدوین یک

● بوزان: سیاستمداران از مبهم و نامشخص ماندن مفهوم امنیت کاملاً خشنودند زیرا برای توجیه اهداف مختلف، بهتر می‌توانند بدان تمسک جویند.

کنند: ۱) تنوع و دگرگونی؛ به گونه‌ای که تفاوت‌های مناطق مختلف، گذار از يك مفهوم مسلط به مفهومی دیگر، تغییر و تحول نظامها را تبیین کند ۲) برخورداری از چند کانون و محدود نبودن به يك زمینه یا سطح تحلیل واحد.<sup>۱۳</sup>

با این حال، هر نظام امنیتی جهانی، بر فرض وجود نهادهایی قدرتمند - و بطور بالقوه يك حکومت جهانی - برای تنظیم تعاملات بین واحدها و تنفیذ و اجرای قواعد و هنجارهای آن نظام مبتنی است. شکست جامعه ملل و سازمان ملل در تضمین امنیت جهانی، خود گواهی بر دشوار بودن ایجاد يك نظام جهانی حافظ صلح است. تأکید تاریخی بر نیروی نظامی، در پیدایش مفهومی ناقص از امنیت سهم داشته است. بنابراین دگرگونی در مفهوم رایج امنیت تنها در صورتی رخ خواهد داد که دولت‌ها بفهمند از طریق استراتژی‌های مبتنی بر همکاری و نه از طریق تکیه بر مفاهیم نظامی و از رهگذر اقدامات فردی، می‌توانند نفع خویش را به حداکثر برسانند و به نوعی امنیت واقعی دست یابند.

تحقق این روند، تحول در نگرش آکادمیک به مقوله امنیت را نیز می‌طلبد. اکنون حوزه مطالعات امنیتی بشدت تنوع یافته و از پژوهش‌های صلح تا بررسی‌های استراتژیک را در بر می‌گیرد. این حوزه از فقدان درک مشترك در مورد ماهیت امنیت، نحوه مفهوم ساختن آن و این که مهمترین پرسشهای تحقیقاتی ناظر بر آن کدام است، رنج می‌برد.

پژوهش صلح به واسطه سمت‌گیری کانتی خود در قبال صلح جهانی و تمرکز بر آشکارترین ولی نه همیشه مربوطترین - موانع موجود در برابر صلح جهانی، تا حدودی اعتبار خود را از دست داده است؛ زیرا هر چند برخی از نتایج کار آنها برآستی نو بوده است ولی شمار اندکی از آنها در عالم سیاستگذاری به کار گرفته شده است. برعکس، بررسی‌های امنیتی از رویکرد محدودتری پیروی می‌کنند. کانون توجه این بررسی‌ها را ابعاد نظامی امنیت با توجه خاص به جنگ‌افزارهای هسته‌ای و

یافت و با تأکید بر نقش نهادهایی که در نتیجه اجبارهای پراگماتیک در صحنه بین‌المللی ظهور یافته‌اند، نقش دولت‌ها را نسبت به آنچه در نظریات گروسیوس آمده است، کم‌رنگ‌تر جلوه می‌دهد. نهادگرایان جدید معتقدند گرچه ممکن است نهادهای بین‌المللی از جمع میان دولت‌ها شکل بگیرند ولی به این علت که پس از تأسیس، نهادهای مستقل از دولت‌ها به‌شمار می‌آیند و دولت‌ها خود ملزم به رعایت تصمیمات آنها می‌باشند، این نهادها کم‌کم جای دولت‌ها را گرفته و به‌عنوان بازیگران بین‌المللی ظهور می‌کنند.<sup>۱۴</sup>

با چنین نگرشی به روابط میان دولت‌ها و روندهای جاری در جامعه بین‌المللی، امنیت ابعاد تازه‌ای می‌یابد که تضمین آن تنها با کسب قدرت میسر نیست. با پیوندهای گسترده و متقابلی که میان ملت‌ها ایجاد شده است، تهدید يك کشور تنها به آن کشور محدود نمی‌ماند بلکه دیگران را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. برخلاف دیدگاه واقع‌گرایانه که در آن، افزایش امنیت يك ملت تهدیدی برای ملت دیگر محسوب می‌شود، در اینجا افزایش امنیت يك ملت، افزایش امنیت دیگری و به عکس کاهش امنیت یکی، کاهش امنیت دیگری را در پی خواهد داشت.

### به سوی تحول مفهوم امنیت

مفاهیم هابزی، کانتی و گروسیوسی امنیت، نه پارادایم کارآمدی برای امنیت به‌دست می‌دهند و نه دگرگونی‌هایی را که امروزه در بسیاری از بخش‌های جهان در روابط امنیتی جریان دارد به‌شکل رضایت‌بخشی تبیین می‌کنند. اگر چه سنت هابزی، واقع‌گرایی و نواقح‌گرایی به ما می‌آموزد که ساختار نظام بین‌المللی و توزیع توانایی‌ها بین واحدهای آن را به عنوان يك واقعیت به رسمیت بشناسیم انتظار این است که به آنچه این مکتب و نیز بینش آرمان‌گرایانه نتوانستند پاسخی برای آن بیابند نهادگرایان پاسخ دهند. آنان نیز زمانی در این امر توفیق می‌یابند که ویژگی‌های يك پارادایم جدید امنیتی را در نگرش خود لحاظ

● در نظر اندیش‌مندان مکتب واقع‌گرایی، قدرت مفهوم مسلط، و امنیت پیامد طبیعی انباشت و اعمال مؤثر قدرت است.

## مفهوم تازه امنیت

تا چند دهه پیش، تحقق امنیت ملی تنها از رهگذر سخت‌افزار نظامی قابل تعریف بود و کشورها مهمترین تهدید امنیتی را در قالب تهاجم نظامی متصور می‌دیدند و بالطبع برای مقابله با آن نیز جز راه‌حل نظامی و تقویت و تجهیز ارتش، چاره دیگری نمی‌دانستند. اما در اثر تحولات پس از جنگ جهانی دوم و اختراع سلاح‌های کشتار جمعی، بشریت به خود آمده و متوجه عدم کفایت راه کارهای نظامی برای تضمین امنیت ملی گردیده است. رابرت مک نامارا در این زمینه می‌گوید:

«در يك جامعه در حال نوسازی، امنیت، سخت‌افزار نظامی نیست، اگر چه ممکن است آن را دربرگیرد. امنیت، نیروی نظامی نیست، گرچه ممکن است آن را شامل شود و امنیت، فعالیت نظامی سنتی نیست، گرچه ممکن است آن را دربرداشته باشد».<sup>۱۶</sup>

به این ترتیب، ضمن پذیرش ارتباط نزدیک و تنگاتنگ امنیت يك ملت با امنیت بین‌المللی، رفته‌رفته عوامل دیگری در سیستم بین‌المللی مطرح شد و تحولی در مفهوم امنیت ملی به‌وجود آمد. عوامل مؤثر در تغییر این مفهوم عبارتند از:

(۱) پایان جنگ سرد: فروپاشی نظام دو قطبی که کشورها، امنیت ملی خود را در عرصه بایستگی‌های آن تعریف می‌کردند و امکانات بالقوه و بالفعل خود و همچنین تهدیدات بالقوه و بالفعلی را که برای خودشان مطرح بود در همان چارچوب تعیین می‌نمودند، اثری آشکار بر تحول مفهوم امنیت گذاشت. فروپاشی اتحاد شوروی که با اتکاء به نیروی نظامی، هیمنه و سیطره خود را بر بخش بزرگی از جهان برقرار کرده بود و آسیب‌پذیری بقایای آن از نقطه نظر اقتصادی، به جهانیان فهماند که دوره آسیب‌پذیری نظامی سپری گشته و امروزه تأثیر اقتصاد بر امنیت ملی کشورها اگر بیش از تهاجم نظامی نباشد،

استراتژی هسته‌ای تشکیل می‌دهد. بیشتر پژوهشگران از پارادایم هابزی امنیت ملی استفاده می‌کنند و در سمت‌گیری هنجاری خود پای‌بند هدف بقای ملی هستند. رویکرد آنها اغلب فنی است و به جنبه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی امنیت توجه اندکی دارد.

قرار دادن پژوهش صلح از يك سو و بررسی‌های استراتژیک از سوی دیگر در دو دسته جداگانه ضرورتی ندارد. بررسی‌های امنیت بین‌الملل می‌تواند هر دو را در خود ادغام کند. پژوهش و آموزش باید حول پارادایم‌ها و مسائل مختلف امنیت و نیز پیامدهای اقتصادی، فرهنگی و دیگر پیامدهای آن متمرکز باشد. بررسی‌های استراتژیک که بر جنبه‌های نظامی امنیت تأکید دارند، تنها يك بخش از این حوزه را تشکیل می‌دهند.

از دهه هفتاد میلادی به بعد با طرح مسائلی که علاوه بر جنبه‌های فنی و تخصصی، جنبه‌های جهانی نیز داشتند، ضمن آنکه دیدگاه نهادگرایی تقویت شد، طرح دیدگاه جهانگرا نیز از محدوده پژوهش برای صلح فراتر رفت و جنبه عملی و کاربردی بیشتری به خود گرفت. مسائل مشترکی همچون آلودگی محیط زیست، افزایش جمعیت جهان، کمبود منابع مورد نیاز بشر و خطر فقر گسترده که مقابله با آنها از حد توان يك یا چند کشور خارج است و همکاری جهانی را می‌طلبد، باعث شد تا دولتها در سراسر جهان به یکدیگر وابسته شوند.<sup>۱۷</sup> این تصور که يك تهدید مشترک همه جهانیان را تهدید می‌کند، دیدگاه‌های محدود منطقه‌ای و بین‌المللی را برای پاسخگویی به نیازهای ناشی از آن تحت فشار قرار داد و لذا دیدگاه جهانگرا جان تازه‌ای گرفت. طرح دوباره این دیدگاه نسبت به گذشته این تفاوت را دارد که دیگر به‌عنوان دیدگاهی صرفاً ارزشی تلقی نمی‌شود، بلکه زمینه‌های عملی برای مطرح شدن یافته است و امکان تطبیق مبانی نظری با واقعیت‌های عینی فراهم گشته است. بر همین مبنا برخی نیاز به ارائه تعریفی جدید از امنیت ملی را مورد تأکید قرار داده‌اند و به‌امنیت جهانی به جای امنیت

● در نگرش واقع‌گرایانه، میان امنیت يك ملت با امنیت ملت‌های دیگر رابطه‌ای معکوس برقرار است؛ به این معنا که امنیت یکی به بهای ناامنی دیگری حاصل می‌شود.

مفهوم امنیت ملی از انحصار عوامل شدت سیاسی و سنتی خارج شود و بتدریج عوامل غیرسیاسی یا کمتر سیاسی در آن مطرح شود. مهمترین عاملی که پس از جنگ جهانی دوم، رفته رفته در مسائل امنیت ملی رسوخ بیشتری پیدا کرد تا آنجا که نقش و تأثیر مهمی یافت، اقتصاد بود.

مواد خام و بویژه منابع انرژی نقش زیادی در چگونگی حرکت اقتصاد کشورها دارد. بحران نفتی سال ۱۹۷۳ بر اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری و بویژه ژاپن چنان ضربه‌ای وارد کرد که آنها ضمن تغییر خط‌مشی خود، دسترسی آزاد به منابع انرژی را سرلوحهٔ مسائل امنیتی خود قرار دادند.<sup>۱۷</sup>

از این گذشته، همانگونه که قبلاً نیز اشاره شد، یکی از مهمترین تحولات سیستم بین‌المللی، تغییر در عوامل تشکیل‌دهندهٔ قدرت و اهمیت روزافزون عوامل اقتصادی در قدرت، توان و امنیت ملی است. با توجه به این تغییر سرنوشت‌ساز، بهبود وضعیت اقتصادی به‌عنوان اساسی‌ترین دلمشغولی کشورهای مختلف درآمده است. سخنان رابرت مک‌نامارا بر وضوح این حقیقت می‌افزاید:

«اکنون دیگر امنیت کشورها تنها در دست نیروهای نظامی نیست بلکه به موازات نیروهای نظامی، الگوهای اقتصادی و رشد سیاسی در یک کشور و در سایر کشورها نقشی برابر دارند. تضمین امنیت در سایهٔ سلاح ممکن نیست بلکه در گرو فکر انسان و در سایهٔ امنیت به معنی توسعه است. امنیت همان توسعه است و بدون توسعه، امنیت وجود ندارد.»<sup>۱۸</sup>

البته باید در نظر داشت که توسعهٔ اقتصادی، تنها پایهٔ امنیت کشورهای جهان سوم نیست، بلکه در این کشورها مجموعه‌ای از عوامل پیچیده باعث تهدید امنیت ملی می‌شوند که عدم توسعه از مهمترین آنها است. این نکته مورد تأیید بسیاری از نمایندگان کشورها در سازمان ملل متحد قرار گرفت به گونه‌ای که با تصویب قطعنامه ۲۷۳۴ مجمع عمومی بر رابطهٔ حیاتی بین توسعهٔ اقتصادی و امنیت بین‌المللی تأکید به

همسنگ آن است. در دهه‌هایی که سهم آمریکا در اقتصاد جهانی کاهش پیدا کرده بود، این کشور برای توسعهٔ جنگ‌افزارها و رقابت با ابرقدرت شرق، سرمایه‌گذاری هنگفتی در بخش نظامی نموده بود و درصد عظیمی از هزینه‌های جنگی دنیا را به طور مستقیم و غیرمستقیم بر دوش می‌کشید.

تأثیر روند نظامی‌گری برای تأمین امنیت ملی در کشورهای جهان سوم، به مراتب مخرب‌تر از کشورهای توسعه‌یافته‌ای چون آمریکا بود. این کشورها که از مشکلات امنیتی خاص خود رنج می‌بردند، به دلیل وابستگی به قدرتهای بزرگ الگوی امنیتی آنان را نصب‌العین خود قرار دادند و همان تهدیدات که امنیت ملی کشورهای بزرگ را به خطر می‌انداخت، متوجه امنیت خود دانسته و همان راه‌کارها را که غالباً جنبه نظامی داشت اتخاذ کردند. اما واقعیت این بود که مفهوم سنتی و رایج امنیت که بر پایهٔ تجهیز نظامی استوار بود، به دلیل وضعیت داخلی و بین‌المللی کشورهای جهان سوم، پاسخگوی تهدیدات امنیت ملی این کشورها نبود. زیرا به دلیل آسیب‌پذیری ارکان اقتصادی و اجتماعی این کشورها، تهدیدات علیه امنیت آنها بیش از آنکه جنبهٔ خارجی داشته باشد، صبغه داخلی داشت. ولی قدرتهای بزرگ با استفاده از این نقطه ضعف و برای ایجاد بازار فروش تسلیحات خود، به آتش جنگهای منطقه‌ای دامن می‌زدند و از این راه کشورهای جهان سوم را متقاعد به پذیرش تز امنیتی خود می‌نمودند.

با پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد شوروی، عملاً به رقابت‌های دیرینهٔ شرق و غرب که آتش آن دامن جهان سوم را نیز می‌گرفت، خاتمه داده شد و این کشورها فرصت بازاندیشی و بازنگری در اولویت‌های امنیتی خود را یافتند و نیز به دنبال محور رقابت نظامی از صحنهٔ جهانی، رقابت‌های دیگری بویژه در زمینهٔ اقتصاد جای آنرا گرفت و به تناسب آن ماهیت تهدیدها هم دگرگون گردید.

(۲) تأثیر عامل اقتصاد بر مقولهٔ امنیت: تحولات دهه‌های پایانی قرن بیستم، باعث شد

● در نگرش آرمان‌گرایانه، با تحقق اندیشهٔ امنیت جهانی، مرزهای اعتباری جداکنندهٔ ملتها که عامل اساسی ایجاد رقابت و کشمکش میان آنهاست از میان می‌رود و همگی در راستای تحقق امنیت همکاری خواهند کرد.

عمل آمد. بند ۲۱ قطعنامه مذکور اعلام می‌دارد که مجمع عمومی سازمان ملل قویاً بر لزوم اقدام فوری و هماهنگ بین‌المللی براساس یک استراتژی جهانی و با هدف از بین بردن هرچه زودتر شکاف اقتصادی میان کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه و تقویت امنیت همه کشورها و برقراری صلح جهانی با دوام، در چارچوب دومین دهه توسعه سازمان ملل، تأکید می‌کند.<sup>۱۹</sup>

به هر حال، علیرغم اهمیت بسیار بالای اقتصاد در امنیت ملی، تهدیدات اقتصادی به‌ندرت مانند تهدیدات نظامی و سیاسی، خطر مستقیم و سریعی را متوجه نظام ارزشی و اساس مملکت می‌کند و تأثیر آن تدریجی است؛ از این‌رو گاه چنین تهدیداتی در مبحث امنیت نادیده گرفته می‌شود.

۳) انقلاب اطلاعات و گسترش ارتباطات بین‌المللی: در نظم کنونی جهان، فرهنگ یکی از مهمترین موضوعات در زمینه مسائل امنیتی است. تعارض میان حفظ فرهنگ ملی یا پیوستن به جریان یکپارچه‌سازی فرهنگی در سطح جهانی از موضوعات محوری است که دولت‌های مختلف را با چالش اساسی روبرو نموده است؛ چرا که جریان فزاینده اطلاعات، توانایی لازم برای انجام اقدامات معین نظیر کنترل و اعمال نفوذ بر افکار عمومی را در اختیار منابع خارجی قرار داده است. برای مثال، شرکت‌های چندملیتی از طریق ارتباطات بین‌المللی قادرند به نظرات سیاسی سمت‌وسوی دلخواه خود را بدهند. نقش تأثیرگذار وسایل ارتباط جمعی پیشرفته از جمله ماهواره‌ها بر طرز تفکر، شیوه زندگی، نگرش کلی به جهان و... انکارناپذیر است و در بعضی مواقع که ارزشهای ملی با نوع تبلیغات این‌گونه وسایل در تضاد باشد، جنبه تهدیدکننده آنها آشکار می‌گردد. از این‌رو، از زمانی که جریان آزاد اطلاعات رو به توسعه گذاشت، بعضی کشورها، نگرانی خود را از اینکه این جریان اطلاعاتی، امنیت ملی آنها را به خطر انداخته است، ابراز نمودند. رهبران کشورهای در حال توسعه به دو دلیل عمده، این جریان

اطلاعات را نوعی تهدید امنیتی به‌شمار می‌آورند: الف) بعضی از این رهبران معتقدند که این امر آنها را در یک رقابت نابرابر و بی‌فایده با دولت‌های دیگر و شرکت‌های خارجی قرار می‌دهد. ب) عده دیگر بر این اعتقادند که جریان فرامرزی اطلاعات، ممکن است ثبات جامعه آنها را مورد تهدید قرار دهد و بواسطه ارائه اخبار و اطلاعاتی که از نظر دولت محلی همگان نباید از آن مطلع شوند، زمینه اضطراب و آشوب و در نتیجه ناامنی در جامعه را فراهم آورد. در کنار این نگرانی، تأثیر سوء و مخرب برخی برنامه‌های اینگونه وسایل اطلاع‌رسانی بر فرهنگ ملی از جمله دلتالی است که زمامداران کشورهای جهان سوم را از جریان آزاد اطلاعات نگران ساخته است.

۴) تقویت جایگاه و افزایش فعالیت سازمان‌های بین‌المللی: اگر چه نظریه واقع‌گرایی، نهادها و سازمان‌های بین‌المللی را در کاهش اختلافات و منازعات بین دولت‌های ملی، ناتوان می‌دید اما با پایان جنگ سرد و ظهور ابعاد جدید امنیت، سازمان ملل متحد نیز نقش فعالتری در حفظ امنیت در بعد جهانی به عهده گرفت. طلیعه این امر، تجاوز عراق به کویت و اخراج آن توسط نیروهای چند ملیتی به رهبری آمریکا براساس قطعنامه‌های سازمان ملل بود. این حادثه نشانگر وحدت نظر قدرتهای بزرگ و به تبع آنها قدرتهای کوچکتر بر سر ضرورت فعالیت بیشتر سازمان ملل در عرصه امنیت جهانی بود. پطرس غالی دبیرکل وقت سازمان ملل - در این زمینه می‌نویسد:

«تغییر دیدگاهها نسبت به تهدیدات موجود برای صلح و امنیت بین‌المللی، مأموریت عملیات حفظ صلح توسط سازمان ملل متحد را نیز تغییر داده است. اعزام نیروهای حافظ صلح از سوی سازمان ملل متحد که در دوران جنگ سرد صرفاً با موافقت قبلی دولت‌های درگیر در یک منازعه در محدوده اراضی مشخصی صورت می‌گرفت و مأموریت آن بطور عمده در نظارت بر آتش‌بس خلاصه می‌شد، اینک نه تنها می‌تواند در قلمرو سرزمینی کشورها و احیاناً بدون موافقت آنها صورت گیرد،

● در مکتب نهادگرایی بین‌المللی، تهدید یک کشور تنها به آن کشور محدود نمی‌ماند و افزایش امنیت یک ملت، افزایش امنیت دیگری و کاهش امنیت یکی، کاهش امنیت دیگری را در پی خواهد داشت.

بلکه نوع فعالیت آنها نیز بسیار گسترده شده است به طوری که از اقدامات پیشگیرانه تا صلح‌سازی پس از جنگ و حتی ملت‌سازی را نیز در بر گرفته است.<sup>۲۰</sup>

از سوی دیگر، مسائل و تهدیدهای امنیتی از دید سازمان ملل، طیف وسیعی را دربرمی‌گیرد که بیشتر ماهیت غیرنظامی دارند. امروزه، عواملی به‌عنوان تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی قلمداد می‌شوند که در گذشته صرفاً در سطح داخلی یا حداکثر در سطح منطقه‌ای تهدید شناخته می‌شدند. پطرس‌غالی در گزارش خود تحت عنوان «دستور کار برای صلح» در این زمینه می‌نویسد:

«خشکسالی و بیماری می‌تواند با همان بی‌رحمی سلاح‌های جنگی، تلفات وارد کند و لذا در این شرایط که فرصت دوباره به‌دست آمده، مساعی سازمان ملل در جهت استقرار صلح، ثبات و امنیت باید موضوعاتی فراتر از تهدیدات نظامی را دربرگیرد تا زنجیره‌های نزاع و جنگ را که از وجوه مشخص‌کننده گذشته است، پاره کند.»<sup>۲۱</sup>

به هر حال، باید گفت سازمان ملل اینک در یک وضعیت انتقالی قرار دارد که در آن الگوهای تعاملی قدیمی درهم شکسته یا بطور چشمگیری تغییر کرده است، اما الگوهای جدید هنوز تبلور نیافته است.<sup>۲۲</sup> در گذشته، عملکرد سازمان ملل تابعی از رقابت‌های شرق و غرب بود و این رقابت‌ها نقش اساسی در تصمیم‌گیری‌های سازمان ملل داشت. این الگو با فروپاشی شوروی درهم شکست و الگوی جدیدی در حال شکل‌گیری است که به سازمان ملل اجازه می‌دهد با اختیارات بیشتری نسبت به گذشته در امور بین‌المللی دخالت نماید.

(۵) افزایش تأثیر محیط داخلی بر امنیت ملی کشورها: به‌هنگام حاکمیت نظام دو قطبی بر جهان، هر یک از کشورهای دیگر- بویژه کشورهای جهان سوم- به‌منظور اجتناب از

تهدید نظامی کشوری دیگر که غالباً وابستگی‌های پنهان و آشکاری با یکی از دو ابرقدرت داشت، راهی جز تقویت بنیه نظامی پیش‌روی خود نمی‌دید که این امر نیز جز در سایه همکاری ابرقدرت دیگر شدنی نبود. از این‌رو، عمده تهدیدات امنیتی در دوران جنگ سرد، جنبه خارجی داشت و کمتر کشوری به محیط داخلی به‌عنوان اولویت اول امنیتی می‌نگریست.

پس از خاتمه جنگ سرد و زوال رقابت دو ابرقدرت بر سر سلطه بر جهان، امروزه اگر چه کمابیش تهدید نظامی خارجی جایگاه خود را دارد ولی سیاست‌ها و محیط داخلی و تهدیدات امنیتی ناشی از داخل مورد توجه خاص قرار گرفته است و با توجه به نقش روزافزون افکار عمومی، قدرت و نقش مؤثر مردم و مشارکت‌خواهی هرچه بیشتر آنان در تعیین سرنوشت خود، توان بیشتری پیدا می‌کند. به‌عبارت دیگر، امنیت و عدم امنیت در رابطه با آسیب‌پذیری دولت در بُعد خارجی و نیز بُعد داخلی تعریف می‌شود.

از جمله تهدیدهای داخلی امنیت ملی، فقدان مشروعیت سیاسی دولت یا بحران مشروعیت است. رابطه بین مشروعیت و کارایی در یک نظام سیاسی از اهمیت حیاتی برخوردار است چرا که وجود یا فقدان یکی، درازمدت می‌تواند به رشد یا از دست رفتن دیگری منجر شود. احتمالاً «لیبیست» نخستین شخصی بود که بطور مشخص رابطه بین مشروعیت و کارایی را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد و به این نتیجه رسید که ثبات یک رژیم به‌رابطه بین این دو مفهوم بستگی دارد. «اکشتاین» نیز تأیید می‌کند که مشروعیت انبانی از حمایت را موجب می‌شود که همکاری اتباع و شهروندان را حتی در زمان سیاست‌های کاملاً نامطلوب و نامناسب، تضمین می‌نماید. مشروعیت، منبعی از حسن‌نیت خلق می‌کند که مقامات و دست‌اندرکاران در مواقع سخت و بحرانی می‌توانند روی آن حساب کنند و بطور قابل توجهی تمایل و اشتیاق مردم برای تحمل کمبودها و نقائص عملکرد حکومت را افزایش

● آنچه در عمل شاهدش هستیم موقعیتی است که بوسیله «توسیدید» تشریح شده است و در آن، قوی آنچه را می‌تواند انجام می‌دهد و ضعیف آنچه را مجبور است تحمل می‌کند و عدالت تنها در میان قدرتمندان امکان‌پذیر است.

سطح پائین مشروعیت موجب توسل نظام‌های سیاسی به سخت‌افزار (نیروی نظامی) برای تضمین امنیت خود در برخورد با چالش‌های سیاسی از سوی گروه‌های ناراضی می‌گردد. هزینه‌های سرسام‌آور نظامی نه تنها موجب وابستگی این کشورها به خارج می‌گردد بلکه آثار زیانبار داخلی مانند فراهم نمودن زمینه دخالت نظامیان در عرصه‌های سیاسی را نیز به همراه دارد و در مجموع نه تنها امنیت پایدار را سبب نمی‌گردد بلکه منابع بسیاری را نابود می‌سازد که می‌تواند صرف توسعه اقتصادی (که هم‌اکنون مهمترین منبع قدرت و برتری در روابط بین‌الملل است) شود. در بسیاری از کشورهای جهان سوم به دلیل حاکمیت بینش سخت‌افزاری ملهم از حاکمیت فرهنگی قومی و اختلافات تاریخی مرزی، به جنگ‌هایی دامن زده می‌شود که با شلیک هر گلوله، پولی از جیب این ملل فقیر به بانکهای کشورهای غنی سرازیر می‌گردد که در صورت استفاده از آن در جهت توسعه، وضعیت این کشورها از آنچه که هست به مراتب بهتر می‌بود. قیمت این سلاح‌ها و مهمات به دست دلان و صاحبان آنها در اطراف واکناف جهان روز به روز بالاتر می‌رود تا جائیکه در سال ۱۹۵۴ کشورهای تولیدکننده قهوه، ۱۴ عدل قهوه را در برابر یک جیب می‌دادند در حالی که هشت سال بعد برای دریافت همان ماشین باید ۳۲ عدل قهوه می‌دادند.<sup>۲۴</sup>

در حالی که جهان در حال رشد با اختلافات فرهنگی و قومی و خطرات پراکندگی که بشدت امنیت آنها را تهدید می‌کند دست به‌گریبان است قطب پیشرفته شمال روز به روز با سیاست‌گذاری‌های متنوع و متکامل، خود را در جهت غنی‌تر شدن و قوی‌تر شدن تأیید و تصحیح می‌نماید. ادامه این روند سوء در کشورهای جهان سوم، پیامدهای شومی را به دنبال خواهد داشت. به گونه‌ای که مثلاً امروز در آفریقا سی میلیون نفر با خطر گرسنگی و قحطی مواجه هستند و در سایر کشورهای جهان سوم در حدود ۱۵ میلیون نفر در زیر

سلاح در مقابل یکدیگر و در حال آماده‌باش برای جنگ‌های منطقه‌ای، بهترین طعمه برای کارخانه‌های اسلحه‌سازی می‌باشند.<sup>۲۵</sup>

جالب آنجاست که برخلاف تصور کشورهای جنوب مبنی بر امکان تضمین امنیت خود به کمک سخت‌افزارهای نظامی، سردمداران دنیای غرب به بهبودگی این روند شناخت کامل دارند و منابع تهدید امنیتی این کشورها را در جای دیگر می‌بینند.

مک‌نامارا - وزیر دفاع سابق آمریکا و رئیس بانک جهانی - در این زمینه می‌گوید:

«يك فرقه‌گرایی اقتصادی شمال - جنوب وجود دارد. این شکاف، چنان گسل وسیع زمین‌لرزه‌ای ایجاد کرده است که حتماً موجب غرش‌ها و تکان‌های مهیب خواهد شد؛ به گونه‌ای که اگر ملتهای ثروتمند اقدام عاجلی برای پر کردن این شکاف میان نیمه‌ی خیلی معمور و پر رونق شمال کره زمین و نیمکره جنوبی گرسنه آن به‌عمل نیاورند، هیچ کس در نهایت امنیت نخواهد داشت. زرادخانه‌ها هر چه انباشته‌تر باشند، چیزی را تغییر نخواهند داد.»<sup>۲۶</sup>

### جهانی شدن مفهوم امنیت از

#### دیدگاه نظریه‌های روابط بین‌الملل

تا دهه ۱۹۸۰، دو نحوه برداشت بر همه تفکرات مربوط به مسئله امنیت ملی حاکم بود. از لحاظ سنتی، اکثر مطالبی که به تحلیل و تعریف امنیت می‌پرداختند همواره روی مفاهیم قدرت و صلح متمرکز بودند و تا حدودی هنوز هم هستند. به این ترتیب از منظر واقع‌گرایان، امنیت به‌عنوان یکی از مشتقات قدرت تلقی می‌شد، حال آنکه آرمانگرایان مدعی بودند که صلح پایدار باعث تأمین همه خواهد شد.

در این میان، چارچوب نظری واقع‌گرایی که بر ستیز و تضاد منافع استوار بود، در تحلیل دقیق مسائل جدید بین‌المللی که با گسترش همکاری‌ها و ایجاد پیوندهای عمیق میان منافع ملی کشورهای مختلف مطرح شده بود، بیش

● دگرگونی در مفهوم رایج امنیت تنها در صورتی رخ خواهد داد که دولتها دریابند از طریق استراتژی‌های مبتنی بر همکاری و نه از طریق تکیه بر مفاهیم نظامی و از رهگذر اقدامات فردی، می‌توانند به امنیت واقعی دست یابند.

● مفهوم سنتی امنیت که بر پایه تجهیز نیروی نظامی استوار است به دلیل وضعیت داخلی و بین‌المللی کشورهای جهان سوم، پاسخگوی تهدیدات امنیت ملی این کشورها نیست.

از پیش نارسا می‌نمود. تلاش جهانی برای ارائه نگرشی جدید به مفهوم امنیت رو به تزاید گذارده بود. کمسیون برانت خواهان ارائه مفهوم جدیدی از امنیت شد که به کمک آن بتوان از افکار تنگ‌نظرانه دفاع نظامی فراتر رفت و به منطق وسیعتری از اتکای متقابل دست یافت. اندیشه «امنیت مشترک» نیز که در سال ۱۹۸۲ برای نخستین بار توسط کمسیون پالمه به طور جدی مطرح شد، بر اتکای متقابل روابط امنیتی در مقایسه با اولویت‌های امنیتی ملی در استراتژی سنتی تأکید داشت.<sup>۲۷</sup>

گرچه تا پیش از اواخر دهه ۱۹۷۰ و بویژه جز در آثار «رابرت جارویس»، تلاشی برای توجه به اتکای متقابل در روابط امنیتی صورت نگرفته بود، اما به تدریج از اوایل دهه ۱۹۸۰ برخی صاحب‌نظران، محدود ساختن مفهوم امنیت به بخش داخلی را نارسا دانسته و تبدیل امنیت ملی به یک جنبه از نظام جهانی را یادآور شده‌اند. از جمله این عده، «هدلی بول» ضمن مخالفت با توجه بیش از اندازه به رویکردهای مبتنی بر امنیت ملی، از دیدگاهی وسیع که در آن منافع مشترک و ارتباط بین امنیت ملی کشورها مورد توجه بیشتر قرار گیرد، حمایت می‌کند.<sup>۲۸</sup>

(۱) نظریه وابستگی متقابل: در مفهوم اتکای متقابل که در واکنش نسبت به دیدگاه مکتب واقع‌گرایی پیرامون مقوله امنیت عرضه شد، مسائل مختلفی از محیط زیست گرفته تا حقوق بشر مطرح می‌شد. عمیق‌تر شدن بحران‌های اقتصادی بویژه در آمریکا و جهان سرمایه‌داری در اوایل دهه هفتاد در توجه به تأثیر مسائل اقتصادی بر امنیت جهانی، سهم داشت. این نحوه برخورد با مسئله امنیت، موجب شد که ملاحظات نظامی به نسبت حالت حاشیه‌ای پیدا کند. براساس نظریه وابستگی متقابل، در دنیای معاصر فواید و منافع تجارت و همکاری میان دولت‌ها بمراتب از منافع حاصل از رقابت نظامی و کنترل سرزمینی فراتر رفته است. با اینکه بطور سنتی، دولت‌های ملی به تصرف سرزمین‌های

هرچه بیشتر به‌عنوان ابزار اصلی افزایش ثروت ملی خود توجه داشته‌اند ولی در سالهای اخیر روشن شده است که سرزمین بیشتر ضرورتاً به دولت‌ها برای رقابت در سیستم بین‌المللی - که در آن «دولت تجاری» جای «دولت نظامی» را گرفته است - کمک نمی‌کند. نخبگان دولتی نیز دریافته‌اند که قدرت ملی آنها براساس سهمی که در بازار جهانی، در ارزش افزوده کالاها و خدمات دارند تعیین می‌شود. نتیجه چنین روندی آنکه عصر استقلال و خودکفایی دولت به سرآمده و لایه‌های پیچیده وابستگی متقابل اقتصادی تضمین می‌کند که دولت‌ها نمی‌توانند متجاوزانه و با تکیه بر نیروی نظامی عمل کنند، زیرا خطر برخورد و مقابله اقتصادی دیگر اعضای جامعه بین‌المللی آنها را تهدید می‌کند. از سوی دیگر، تصرف سرزمینی در عصر اتم هم خطرناک و هم برای دولت‌های متجاوز پرهزینه است (تجاوز عراق به کویت مثال زنده‌ای در این خصوص است) و در مقابل توسعه اقتصادی از طریق سرمایه‌گذاری خارجی و تجارت، جذاب‌ترین و سودمندترین استراتژی است.<sup>۲۹</sup>

براین اساس، دولت‌ها در سلسله مراتب اهمیت و برتری، به دولت‌های بزرگ و کوچک یا قوی و ضعیف تقسیم می‌شوند. دولت‌ها هرچند از نظر حاکمیت و استقلال و... با یکدیگر مساویند ولی از نظر توانایی و قدرت و نفوذ دقیقاً در میان آنها نابرابری وجود دارد. بخشی از این نابرابری زاده ورود بازیگران غیر دولتی به عرصه مبادلات جهانی است.

کوهن و نای نیز برآنند که در شرایط وابستگی متقابل پیچیده و نامتقارن، به دلیل اینکه نیروی نظامی اهمیت خود را از دست می‌دهد، دولت‌های نیرومند نظامی دیگر امکان استفاده از قدرت همه‌جانبه‌شان را برای کنترل نتایج مسائلی که در آنها دچار ضعف و کاستی هستند نخواهند داشت. این دولت‌ها سعی می‌کنند همان نتایج دلخواه را با قدرت اقتصادی به دست آورند. در نتیجه کاهش نیروی نظامی، دولت‌های کوچک قدرت

چانه‌زنی پیدا می‌کنند. دولت‌های قوی به دلیل اینکه نمی‌توانند به راحتی از قدرت نظامی خود استفاده کنند، سعی در به کارگیری قدرت اقتصادی خود دارند و برعکس دولت‌های ضعیف از نهادهای بین‌المللی که در دسترس و کم هزینه می‌باشند، برای نیل به نتایج مطلوب و دلخواه استفاده می‌کنند.<sup>۳۰</sup>

اما وابستگی‌های کشورهای پیشرفته صنعتی و کشورهای توسعه‌نیافته شبیه هم نیست و این امر از تحقق آنچه کوهن و نای در سایه نظریه وابستگی متقابل به آن چشم دوخته‌اند، تا حد زیادی جلوگیری می‌کند. وابستگی متقابل کشورهای صنعتی به مواد خام و منابع انرژی طی سالهای اخیر افزایش یافته است اما به دلیل تعدد منابع بسیاری از این مواد حیاتی، امکان اینکه کارتل‌های تولیدکننده بتوانند در شرایط بحران، قیمت مواد بدیل را افزایش دهند یا محدودیت‌هایی برای سایر فرآورده‌ها ایجاد کنند، کاهش می‌دهد. به عبارت دیگر، برای کشورهای پیشرفته صنعتی امکان جایگزینی مواد اولیه و تهیه آنها از سایر منابع وجود دارد و همین، احتمال وقوع یک خطر و حمله مؤثر را برای کشورهای صنعتی در شرایط قطع یا کنترل عرضه منابع اولیه، کاهش می‌دهد.<sup>۳۱</sup>

اما میزان وابستگی کشورهای توسعه‌نیافته به واردات مستمر محصولات هم چشمگیر و هم جدی است و همواره مایه نگرانی حاد دولت‌ها و مردم این کشورها را فراهم نموده است. ۷/۱ درصد مصنوعات از کل واردات کشورهای توسعه‌نیافته، توسط کشورهای صنعتی پیشرفته تأمین می‌شود. بسیاری از این واردات برای حفظ زیربنای اقتصادی یا به عنوان سرمایه توسعه، ضروری است. موضوع جدی‌تر، بالا بودن نسبی سطح وابستگی بسیاری از کشورهای توسعه‌نیافته به واردات مواد غذایی اساسی است. کشورهای توسعه‌نیافته آفریقایی و آسیایی شدیداً به واردات مواد غذایی وابسته‌اند، درحالی که آمریکای شمالی همچنان صادرکننده است. در مورد مصنوعات و منابع انرژی نیز وابستگی

کشورهای توسعه‌نیافته به کشورهای پیشرفته صنعتی شدید است.<sup>۳۲</sup> بنابراین، اگر چه در پیش وابستگی متقابل، آسیب‌پذیری غیرنظامی در میان تمام بازیگران صحنه بین‌الملل وجود دارد ولی در گستره تجربی، آسیب‌پذیری کشورهای پیشرفته صنعتی بسیار کمتر از کشورهای توسعه‌نیافته است. کشورهای پیشرفته با استفاده از فن‌آوری و اطلاعات تا حد قابل توجهی قادر به جایگزینی مواد اولیه مورد نیاز خود هستند درحالی که کشورهای توسعه‌نیافته به دلیل فقدان فن‌آوری پیشرفته و ضعف اقتصادی، امکان چنین جایگزینی را ندارند.

به این ترتیب، با وجودی که مسائل اقتصادی در نظریه وابستگی متقابل، اهمیت زیادی یافته‌اند اما این بدان معنی نیست که موضوعات اقتصادی، جانشین مسائل غامض و اصلی نظامی - امنیتی در روابط بین‌الملل شده باشد. پل‌کنندگی ضمن پذیرش تحولات اخیر در صحنه جهانی، معتقد است با اینکه پاسخگویی به چالش‌های جدید امنیتی با نیروی نظامی دیگر امکان‌پذیر نیست ولی افراط در این زمینه هم پذیرفتنی نیست. منطقی‌تر آن است که به این تهدیدهای جدید علیه شیوه زندگی بشریت، به عنوان تهدیدهایی در کنار تهدید قدیمی و سنتی بر ضد امنیت ملی نگریسته شود. در واقع، در بعضی موارد می‌توان انتظار ترکیب مسائل امنیتی جدید و قدیم را داشت. بی‌ثباتی‌های اجتماعی می‌تواند در مناطقی رخ دهد که از گذشته، گسترش تسلیحات، تنش‌های قومی، اختلاف‌های ارضی در آن تهدیدی علیه صلح به‌شمار می‌رفته است. با وجودی که روند تغییر در زمینه اولویت‌های امنیتی کاملاً آشکار به نظر می‌رسد، اما در حقیقت شیوه قدیمی‌تر اندیشیدن در این زمینه، همچنان پابرجاست. دولت هنوز در مرکز امور قرار دارد و در یک مبارزه دائمی در رقابت با دیگر ملت - کشورها درگیر است.<sup>۳۳</sup>

وانگهی، نتیجه‌گیری نظری مکتب وابستگی متقابل مبنی بر زوال دولت، تنها یک پیش‌بینی است. دولت دارای ویژگی‌هایی است که معرف تداوم نقش غالب آن می‌باشد و در واقع نقش دولت‌ها حتی گسترده‌تر شده است. این گفته هم

● رابرت مک‌نامارا:  
تضمین امنیت در سایه  
سلاح ممکن نیست بلکه  
در گرو فکر انسان و در  
سایه امنیت به معنی توسعه  
است. امنیت همان توسعه  
است و بدون توسعه،  
امنیت وجود ندارد.

وابستگی متقابل در روابط بین‌المللی نسبی است و این نگرش، یکی از ویژگی‌های نظام بین‌المللی را به نمایش می‌گذارد نه آنکه مدل کلی نظم جهانی را عرضه کند.

۲) لیبرالیسم بین‌الملل: اگر چه نظرات لیبرالیستی در زمینه روابط بین‌الملل از سابقه دیرینه‌ای برخوردار است ولی با فروپاشی بنیاد کمونیسم، بار دیگر به صورت جدی مطرح شده است و نظریه‌پردازی همچون فرانسیس فوکویاما با عرضه نظریه پایان تاریخ خود مدعی است لیبرال دموکراسی پایان تکامل ایدئولوژیکی بشر و شکل نهایی حکومت خواهد بود.

لیبرال دموکراتها، مدعی‌اند که با حاکم شدن اصول لیبرال دموکراسی بر صحنه روابط بین‌الملل، جهان شاهد نظم آرام و صلح‌آمیزتری خواهد بود، چرا که در یک جهان مرکب از لیبرال دموکراتها، تمایل کمتری برای جنگ وجود خواهد داشت زیرا همه ملتها متقابلاً مشروعیت یکدیگر را به رسمیت شناخته‌اند.<sup>۳۵</sup>

فوکویاما برای طرح خوش‌بینانه حاکمیت لیبرال دموکراسی در عصر حاضر، دو دلیل عنوان می‌کند که یکی با اقتصاد ارتباط دارد و دیگری با آنچه وی «بیکار برای شناسایی» می‌نامد.<sup>۳۶</sup> به اعتقاد او، بارزترین تحول ربع آخر قرن بیستم، آشکار شدن ضعف‌های بزرگ موجود در گنه دیکتاتوری‌های ظاهراً قدرتمند جهان، اعم از دیکتاتوری‌های راست و اقتدارگرا تا دیکتاتوری‌های چپ و کمونیستی - توتالیتر بوده است. هر چند به جای قدرتهای مضمحل شده، دموکراسی‌های لیبرال اثباتی ننشسته ولی دموکراسی لیبرال، همچنان آرزوی سیاسی منسجمی است که الهام‌بخش مناطق و فرهنگهای مختلف جهان می‌باشد. افزون بر این، اصول اقتصادی لیبرال بازار آزاد نیز قوت و وسعت یافته است و هم در کشورهای توسعه‌یافته صنعتی و هم در کشورهای که در پایان جنگ جهانی دوم بخشی از جهان سوم فقرزده را تشکیل می‌دادند، در ایجاد سطوح بی‌سابقه‌ای از سعادت‌مندی مادی موفق بوده است. در سراسر جهان، گاه مقدم بر حرکت به سوی آزادی سیاسی و گاه مؤخر بر آن، یک انقلاب لیبرال در

به لحاظ جغرافیایی و هم از جهت وظایف دولت، صادق می‌باشد. در سطح جغرافیایی، دولت به‌عنوان شکل سیاسی معمول نظام بین‌المللی در نظر گرفته می‌شود و موقعیت ژئوپلیتیک آن، تعیین‌کننده اولویت‌های امنیتی است. کشوری که در چنبره همسایگان محصور است و به دریا راه ندارد، در صورتی که از ناحیه آنها احساس خصومت بنماید، طبیعی است که برای تضمین امنیت ملی خود، منابع نظامی بیشتری فراهم آورد تا کشوری که در معرض چنین تهدیدی نیست. مسلماً جامعه‌ای که مصمم به رشد اقتصادی برای رسیدن به سطح سایر کشورها است، اولویت‌های بسیار متفاوتی نسبت به کشوری خواهد داشت که در لبه پرتگاه جنگ قرار دارد. موقعیت جغرافیایی، سیاست و فرهنگ ... از جمله پارامترهای مؤثر در تعیین اولویت‌های امنیتی کشورهاست و بازیگران غیردولتی در روابط بین‌الملل نیز در حوزه و چارچوب مقررات و قواعدی عمل می‌کنند که دولتها تعیین‌کننده آنها هستند.

در مجموع از آنچه گذشت می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که قبول اهمیت و تفوق مستمر و همیشگی سیاست‌های نظامی - امنیتی در زمینه امنیت جهانی، همان اندازه مبالغه‌آمیز است که اگر اهمیت و تفوق مطلق مسائل اقتصادی - اجتماعی را در دستور کار بین‌المللی پذیرا شویم. اشتباه محض است اگر تصور کنیم در شرایط وابستگی متقابل و همکاری بین کشورها، دیگر قدرت اعمال نمی‌شود. هنوز هم قدرتهای بزرگ دنیا برای تحقق اهداف امنیتی خود، توسل به اقدام نظامی مستقیم را جایز می‌دانند. حمله اخیر آمریکا به افغانستان و سودان دو نمونه روشن از چنین روندی است که عده‌ای چون کنت‌التز از آن به حاکمیت قانون آهنین (Iron Law) در روابط بین دولتها تعبیر کرده‌اند. براساس نظریه وی، وابستگی متقابل، امری ناچیز و حاشیه‌ای در روابط بین‌الملل است زیرا واحدهای تشکیل دهنده عرصه بین‌المللی مشابه و یکسان هستند. لکن وابستگی متقابل میان آنها ضعیف و سست می‌باشد.<sup>۳۴</sup> به عبارت بهتر، ویژگی‌های مدل

● برخی از رهبران کشورهای در حال توسعه معتقدند جریان فرامرزی اطلاعات به دلیل ارائه اخبار و اطلاعاتی که از نظر دولت، همگان نباید از آن مطلع شوند می‌تواند زمینه آشوب و ناامنی را در جامعه فراهم آورد.

زمینه اندیشه اقتصادی رخ داده است.<sup>۳۷</sup> سابقه آنچه فوکویاما در باب اندیشه اقتصاد آزاد مطرح می کند به قرون هیجده و نوزده میلادی بازمی گردد. در آن زمان، لیبرالها دریافتند که اغلب جنگهایی که دولتها بدان مبادرت می کنند، برای دستیابی به اهداف تجاری است. بر همین اساس، عده ای از اندیشمندان لیبرال، آزادی تجارت و رفع موانع ساختگی گمرکی را یکی از عوامل عمده صلح در روابط بین الملل معرفی کردند. از جمله، آدام اسمیت مدعی بود که راه حل مسئله جنگ، حرکت آزاد کالاها، سرمایه و نیروی کار است.<sup>۳۸</sup>

دلیل دیگر فوکویاما برای طرح نظریه حاکمیت لیبرال دموکراسی به عنوان تنها راه حل منطقی معضل امنیت جهانی، پیکار انسان برای شناسایی است. به نظر او، میل به شناسایی به پیکار خونین اولیه برای آزر میان دو انسان پیکارگر می انجامد، از لحاظ منطقی به امپریالیسم و امپراتوری جهانی منجر می شود. رابطه خدایگانی و بندگی در سطح داخلی، طبیعتاً نسخه بدل خود را در سطح دولتها نیز می یابد. در سطح بین المللی، کل هر ملت طالب شناسایی است و برای کسب برتری، وارد پیکاری خونین با سایر دولتها می شود. ملی گرایی که شکلی نو - ولی نه کاملاً عقلایی - از شناسایی است، محمل پیکار برای شناسایی در طول صد سال گذشته و منبع شدیدترین برخوردها در قرن حاضر بوده است. این همان جهان سیاست قدرتمندانه است که واقعگرایانی همچون هنری کیسینجر وصف آن را کرده اند.<sup>۳۹</sup> پس میل یا آرزوی شناخته شدن می تواند حلقه گمشده میان اقتصاد لیبرال و سیاست لیبرال را که در تفسیر اقتصادی تاریخ جایش خالی بود، فراهم کند. آرزو و عقل توأم با یکدیگر برای تبیین فرایند صنعتی شدن و به طور کلی برای تبیین بخش بزرگی از زندگی اقتصادی کافی هستند؛ ولی این دو نمی توانند تقلاي تحصیل دموکراسی لیبرال را که در نهایت از همان بخش طالب شناسایی روح نشأت می گیرد، توضیح دهند.

بر اساس همین تفسیر فوکویاما از نیاز روح

بشری به شناسایی است که لیبرالها همیشه بر این باور بوده اند که مشروعیت نظام های سیاسی، تا حد زیادی در گرو رعایت حاکمیت قانون و احترام به حقوق انسانی شهروندان می باشد. که در واقع تأمین خواست شناسایی آنان است. گسترش این حقوق به همه افراد، جایگاه ویژه ای در تفکر لیبرالی ناظر بر عرصه سیاست خارجی و روابط بین المللی دارد چرا که دولتهایی که با شهروندان خود به شکل اخلاقی برخورد کرده و اجازه مشارکت کامل در فرایند تصمیم گیری سیاسی را به آنها می دهند، احتمالاً کمتر به اقدامات تجاوزکارانه بین المللی دست می زنند.<sup>۴۰</sup> درست به دلیل همین میل به شناسایی است که مطابق بینش لیبرالیستی، مردم از اشکال متمرکز قدرت بیزار بوده اند.

با توجه به آنچه گذشت، مکتب لیبرالیسم بین الملل و نظریه وابستگی متقابل نقاط اشتراک زیادی دارند که آن دو را در مقابل نظریه واقعگرایی قرار می دهد؛ از جمله اینکه، هر دو نظریه بر کاهش نقش تصرف سرزمینها و جنگ در تضمین امنیت بین المللی تأکید دارند و تجارت جهانی و همکاری بین الملل را جایگزین مناسب آن می دانند و اعتقاد دارند که افزایش ثروت و بنیة مالی کشورها نه در سایه گسترش قلمرو سرزمینی بلکه به تناسب میزان سهم و مشارکت آنها در تجارت جهانی و ارزش افزوده کالا و خدمات حاصل می گردد. بر این اساس، «دولت تاجر» به جای «دولت نظامی»، ضمن برخورداری از نقشی اندک در حیات شهروندان - تنها برای تسهیل امور اقتصادی - در لایه های پیچیده وابستگی متقابل اقتصادی و از ترس جریمه های اقتصادی سایر اعضای جامعه جهانی، قادر به انجام اقدامات تجاوزکارانه نخواهد بود. بنابراین، دستیابی به دنیایی عاری از جنگ و ناامنی و سراسر صلح و صفا تنها از رهگذر تجارت آزاد و همکاری دولتها در این راستا، امکان پذیر و هرگونه اقدام نظامی، عاملی در جهت تضعیف چنین فرایندی خواهد بود.<sup>۴۱</sup>

به این ترتیب، نظام جدید جهانی در سایه جهانی شدن اقتصاد، آینده ای عاری از جنگ و ستیز در بُعد نظامی ولی آکنده از رقابتهای و

● پطرس غالی: امروزه مساعی سازمان ملل در جهت استقرار صلح، ثبات و امنیت باید موضوعاتی فراتر از تهدیدات نظامی را در برگیرد تا زنجیره های نزاع و جنگ را که از وجوه مشخص کننده گذشته است پاره کند.

تنش‌های اقتصادی را پیش‌رو خواهد داشت. پایان جنگ سرد، آزادی اقتصاد و پایان تبعیت آن از اهداف ایدئولوژیک و سیاسی را به همراه داشت. این امر به نوبه خود منجر به توسعه اقتصاد بازار چه در سطح ملی، چه در سطح منطقه‌ای و چه در سطح جهانی گردید و به دنبال آن نهادها و مؤسسات مالی و پولی بین‌المللی نظیر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به همراه شرکتهای چندملیتی و سازمانهای غیردولتی، نقش فعالی در روابط بین‌الملل به عهده گرفته‌اند.

### امنیت نوین جهانی و جهان سوم

امروزه، مفهوم قدرت دگرگون گشته و قدرت از نوع نظامی اولویت خود را از دست داده و بیشتر عوامل اقتصادی، تجاری و تکنولوژیک جایگزین آن گردیده است. این تحول در بُعد جغرافیایی نیز قابل لمس است به گونه‌ای که قدرت متمرکز در دست دو ابرقدرت شرق و غرب پس از پایان جنگ سرد در اختیار بازیگران متعددی همچون آمریکا، کشورهای اروپایی، ژاپن و... قرار گرفته است.

در جهان فارغ از کشمکش و رقابت دو ابرقدرتی که هر یک سیستم امنیت جهانی را بر مبنای منافع خود تفسیر می‌کرد، نحوه توزیع قدرت، اولویت‌های امنیتی جدیدی را مطرح می‌سازد که برپایه آن ساختار جدید امنیتی رقم خواهد خورد. سناریوهای مختلفی که احتمال وقوع دارد از این قرار است:

۱) سلطه تک قطبی: به اعتقاد برخی صاحب‌نظران، وقوع جنگ خلیج فارس و نحوه عملکرد آمریکا در آن، نشان از شروع دوره جدیدی به سیادت آمریکا داشت که طی آن، جهان تسلیم بی‌قیدو شرط آمریکا می‌گردد. در دهه حاضر، ایالات متحده دارای سطحی از توان و قدرت نظامی است که براساس آن قادر خواهد بود برای مقابله با سایر بازیگران، به اقدام بازدارنده متوسل شود و کشورهای بی‌توجه به قواعد موردنظر آن کشور و جامعه جهانی را تحت تأثیر اقدامات خود قرار دهد.<sup>۴۲</sup>

با این حال، عده‌ای با استناد به تعیین‌کنندگی

عامل اقتصاد در دستیابی به سلطه در جهان پس از جنگ سرد، معتقدند به دلیل ضعف ساختاری اقتصاد آمریکا در مقایسه با کشورهای هم‌چون ژاپن، احتمال نیل آن کشور به مقام رهبری جهان ضعیف است. اما نشانه‌های بهبود روند رشد اقتصادی آمریکا را نیز نباید از نظر دور داشت. برپایه این شواهد، انتظار می‌رود قدرت اقتصادی آمریکا تا پایان دهه حاضر، ۴۰ درصد کل اقتصاد جهان را تشکیل دهد حال آنکه این رقم در سال ۱۹۹۰ حدود ۳۵ درصد بوده است.<sup>۴۳</sup>

با این همه، آمریکا به چهار دلیل قادر به دست گرفتن رهبری همه‌جانبه نظام بین‌المللی نیست: نخستین دلیل، تنوع قدرت اقتصادی است. ژاپنی‌ها و آلمانی‌ها و حتی چینی‌ها توان چانه‌زنی در تنظیم قواعد و قوانین و رژیم‌های تجاری، مالی و گمرکی را پیدا کرده‌اند و از این رو رقبای جدی آمریکا در عرصه اقتصاد جهانی به شمار می‌روند. ضعف‌ها و نارسایی‌های عمده در اقتصاد آمریکا - علیرغم بهبود نسبی که بدان اشاره شد - از جمله حدود ۴۰۰۰ میلیارد دلار بدهی، که از این بین فقط ۴۰۰ میلیارد دلار بدهی به ژاپن می‌باشد،<sup>۴۴</sup> باعث گردیده، آمریکا نتواند در عرصه اقتصادی - همچون عرصه نظامی - یکه‌تاز صحنه بین‌الملل باشد. به قول روزنامه‌های اروپا و آمریکا «در این ایام (اواسط سال ۱۹۹۰) آمریکا برای کمک به اروپای شرقی تنها ۱۰ میلیون دلار تصویب کرد، در صورتی که اروپا پنج میلیارد تصویب کرده است و طبیعی است کسی می‌تواند تصمیم گیرنده باشد که پول بیشتری داده است.»<sup>۴۵</sup> دوم، تنوع بالقوه قدرت سیاسی است که در قالب درخواست ژاپن و آلمان برای عضویت در شورای امنیت سازمان ملل متحد، نهضت اسلامی در خاورمیانه، رشد ناسیونالیسم و... بروز و ظهور یافته است. سوم، تعمیم و گسترش اندیشه‌ها و تفکرات نئولیبرالیستی است. آمریکا، پرچمدار تفکراتی است که هم‌اکنون در اقصی نقاط نظام بین‌الملل، تقریباً نهادینه شده است و دلیلی برای فعالیت‌های گسترده نظامی آمریکا وجود ندارد؛ آمریکایی‌ها صرفاً خواستار رهبری و در دست داشتن ابتکار حفظ و بسط این تفکرات هستند. دلیل چهارم،

● لایه‌های پیچیده وابستگی متقابل اقتصادی تضمین می‌کند که دولت‌ها نمی‌توانند متجاوزانه و با تکیه بر نیروی نظامی عمل کنند زیرا خطر برخورد و مقابله اقتصادی دیگر اعضای جامعه بین‌المللی آنها را تهدید می‌کند.

وضعیت داخلی آمریکا است. این کشور نسبت به ایجاد توازن میان تعهدات بین‌المللی خود از يك سو و توانایی‌های خود از سوی دیگر، در دوره جدید و مبهمی به سر می‌برد. وضعیت اجتماعی - اقتصادی، امنیت شغلی، بحران خانواده و آموزش و اخلاق از جمله مشکلات جدی تمدن آمریکا می‌باشد که از توان ملی آن برای ایفای نقش بین‌المللی می‌کاهد. بنابراین وضعیت جدید باعث می‌شود که آمریکا در قدرت و مدیریت با دیگران سهیم و شریک گردد.<sup>۴۶</sup>

۲) سلطه چند قطبی: برخی دیگر، امکان سلطه منحصر به فرد آمریکا بر جهان را منتفی می‌دانند ولی حضور آمریکا در کنار بازیگران قدرتمند دیگر چون اروپا، ژاپن، روسیه، چین و احتمالاً هند در سیستم مدیریتی جهان را قطعی می‌دانند. برژینسکی، ساختار قدرت جهانی در آینده را در قالب منظومه‌های شش‌گانه پیشنهادی خود ترسیم می‌کند: الف) منظومه آمریکای شمالی که بر پایه سیستم تجارت آزاد و تحت سلطه آمریکا اداره می‌گردد. ب) منظومه اروپا که از نظر اقتصادی یکپارچه ولی بواسطه مشکل يك آلمان قدرتمند، از لحاظ سیاسی هنوز دچار تفرقه است و حوزه سیطره آن، اروپای شرقی و بخش وسیعی از آفریقا را دربرمی‌گیرد. ج) منظومه آسیای شرقی که تحت سلطه اقتصادی ژاپن قرار دارد ولی به دلیل فقدان يك چارچوب سیاسی - امنیتی، در برابر تنش‌های منطقه‌ای بویژه از سوی چین آسیب‌پذیر است. د) منظومه آسیای جنوبی که احتمالاً فاقد انسجام سیاسی و اقتصادی لازم است ولی در عین حال در معرض سلطه اقتصادی و سیاسی گسترده خارجی هم نیست. ه) منظومه هلال ناموزون مسلمین که مناطق شمال آفریقا، خاورمیانه (باستثنای اسرائیل)، شاید ترکیه، عراق، ایران و پاکستان و کشورهای جدید آسیای مرکزی تا سرحدات چین را دربرمی‌گیرد. صف‌بندی مسلمانان گرچه مبتنی بر مشترکات بسیاری است ولی در معرض نفوذ بیگانه قرار دارد و فاقد انسجام اصیل سیاسی یا اقتصادی است. و نهایتاً (و) منظومه اوراسیا که احتمال ظهور آن وجود

دارد و دربرگیرنده منطقه ژئوپلیتیکی است که تا حدی زیر سلطه روسیه خواهد بود و احتمالاً با منظومه‌های اروپایی، آسیایی و اسلامی تنش‌هایی خواهد داشت.<sup>۴۷</sup>

آنگونه که خود برژینسکی نیز تأکید دارد تنها سه منظومه اول را به دلیل توانایی سیطره و سلطه بر سه منظومه دیگر، می‌توان در ساختار قدرت بین‌المللی قابل طرح دانست، بنابراین عملاً استناد به چند قطب تعیین‌کننده در نظام آینده جهانی، منتفی است.

۳) سلطه سه قطبی: عده‌ای از نظریه‌پردازان با محور قرار دادن اقتصاد و نقش تعیین‌کننده آن در دنیای پس از جنگ سرد، ساختار قدرت در نظام بین‌الملل را متشکل از سه قدرت عظیم اقتصادی آمریکا، اروپا و ژاپن می‌دانند.

بهر تقدیر، ساختار قدرت در نظام بین‌الملل آینده هر چه باشد، چیزی که در اینجا از اهمیت خاص برخوردار است این است که آیا تحول نظام دوقطبی به نظام تک، سه یا چند قطبی می‌تواند نویدبخش دنیایی نو و فراع از خصومت‌ها و درگیری‌های منطقه‌ای و استقرار امنیت جهانی در سایه تعامل و همزیستی مسالمت‌آمیز ملتها در کنار یکدیگر باشد؟ واقع آن است که در این زمینه اتفاق نظری وجود ندارد اما محققاً تحلیل روابط بین‌الملل از چشم‌اندازی مناسب، نشان می‌دهد که نقش زور به رغم ظهور مراکز جدید و متعدد تصمیم‌گیری سیاسی در عرصه روابط بین‌الملل، همچنان به جای خود باقی است و احتمال بروز جنگ به کلی برطرف نشده، بلکه نوع آن تغییر یافته است. حتی عده‌ای در این زمینه نیز ابراز شك و تردید کرده، معتقدند دگرگونی در نقطه تمرکز سیاست بین‌الملل از امنیت نظامی به اقتصاد، صرفاً در خصوص کشورهای سرمایه‌داری صدق می‌کند و اگرچه آثار این تغییر در کشورهای جنوب کمابیش دیده می‌شود، اما نفع اصلی را در این میان شمال می‌برد. اکنون نظام سرمایه‌داری برکنار از تهدیدات محلی و بین‌المللی (در سایه نبود شوروی)، اقتصاد را جایگزین دفاع نظامی نموده است. این جایگزینی با ملحوظ داشتن آثار ناشی از رقابتهای تسلیحاتی و هزینه‌های

● قبول اهمیت و تفوق همیشگی سیاستهای نظامی - امنیتی در زمینه امنیت جهانی همان اندازه مبالغه‌آمیز است که اگر اهمیت و تفوق مطلق مسائل اقتصادی - اجتماعی را در دستور کار بین‌المللی پذیرا شویم.

می‌کردند؛ اما در سال ۱۹۹۰ این رقم به ۱/۴ درصد کاهش یافته است.<sup>۴۸</sup>

بی‌توجهی نظام سرمایه‌داری به توسعه جنوب و به تبع آن به پایه‌های امنیت پایدار در این مناطق برای توسعه اقتصادی، در کاهش مستمر قیمت مواد صادراتی جنوب و افزایش قیمت مواد صادراتی شمال و محدودیت آفرینی متزاید برای انتقال تکنولوژی، تجلی پیدا کرده است. در این زمینه، هیچ موردی روشن‌تر از نفت نیست. قیمت یک شبکه نفت با احتساب مالیات دریافتی از واردات آن در اروپا حدود ۱۰۰ دلار می‌شود و قیمت آن در مقایسه با سایر منابع جایگزین انرژی حدود ۶۰ دلار می‌گردد. اما آنچه امروز کشورهای نفت‌خیز در مقایسه با قیمت ۲۰ سال پیش دریافت می‌کنند، هزینه‌های استحصال آن را نیز پاسخ نمی‌دهد. در حالی که قیمت کالاهای صادراتی غرب از حدود ۲۰ سال پیش بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ درصد افزایش پیدا کرده است، اما این کشورها با اقدامات مختلف و طرح‌های متنوع، قیمت نفت را در حدود ۱۰ دلار ثابت نگه داشته‌اند.<sup>۴۹</sup>

بر اساس آنچه گذشت، پیامدهای امنیتی - سیاسی حاصل از دگرگونی نظم جهانی در رابطه با توسعه - علیرغم تبلیغات موجود - در مجموع نمی‌تواند مثبت تلقی شود؛ چرا که این دگرگونی‌ها از جهت حذف نیروی متوازن‌کننده و میدان دادن به یگانه‌سازی‌های غرب و بالاخص آمریکا به معنی افزایش ناامنی برای کشورهای مستقل خواهد بود. یعنی این کشورها بایستی باری را که در هر حال وجود بلوک شرق در رقابت با دنیای سرمایه‌داری برای آنها سبک می‌کرد، خود مستقلاً بر دوش گیرند. در چنین شرایطی، بازیگرانی که آماده پذیرفتن شرایط سیاسی، ایدئولوژیک اقتصادی یا انسانی آمریکا نیستند، باید تنبیه شوند. در این حال، تحریم‌های تکنولوژیک یکجانبه یا چندجانبه از طریق هفت قدرت بزرگ صنعتی، تحریم‌های تجاری، افزایش تعرفه‌های گمرکی بر صادرات کشور مورد نظر و بالاخره تحریم‌های مالی (بوسیله بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول) به کار گرفته می‌شود که نه تنها مانع از رشد و توسعه

نظامی دوران جنگ سرد، به‌خوبی قابل فهم است. در واقع، پایان اینگونه جنگ سرد به معنای شکست مطلق یک طرف و بُرد مطلق طرف دیگر نبود بلکه در اثر فشار مساوی بر هر دو طرف رقیب (آمریکا و شوروی)، یکی زودتر میدان را به نفع رقیب ترک کرد. بر این اساس، طبیعی است که طرف برنده در این نبرد بعد از فراغت از شکستن دشمن و آسودگی از تهدیدها، جبران هزینه‌ها و احیای خود را در مرکز توجه قرار دهد.

وانگهی تمرکز دولتهای سرمایه‌داری روی اقتصاد، معلول اهمیت یافتن هرچه بیشتر اقتصاد و حیات مادی در این نظامها و تأثیر متزاید اقتصاد بر ابعاد مختلف حیات جمعی و از جمله اقتدار دولتها در سطح نظام جهانی نیز هست. در این روند اقتدارطلبی در عرصه اقتصاد، حتی اگر هنوز نیز غرب به جهان سوم نیازمند باشد قطعاً دیگر به مردم آن نیازی ندارد؛ بلکه آنها را به دلیل جمعیت روبه‌تزايد، مهاجر فرستی و سیل آوارگان و پناهنده‌هایشان مشکل‌ساز می‌داند. اگر نیازی هم وجود داشته باشد، تنها به آب و خاک و هوا و تا حدی منابع آنهاست.

از سوی دیگر، باید بپذیریم که با زوال شوروی و از میان رفتن خطر نفوذ کمونیسم، غرب برنامه‌های پیشنهادی خود را برای توسعه اقتصادی و نوسازی کردن کشورهای جهان سوم متوقف ساخته و توسعه این کشورها را مخالف منافع اقتصادی خود می‌داند. از نظر تجربی، دلایل موجود این ادعا را که غرب از این پس، بیش از پیش خصم جهان سوم خواهد بود تأیید می‌کند. گزارش توسعه انسانی سازمان ملل متحد برای سال ۹۳-۱۹۹۲ می‌گوید بواسطه وجود رابطه نامتعادل، شکاف میان کشورهای فقیر و غنی طی ۳۰ سال گذشته دو برابر شده است. مطابق این گزارش در سال ۱۹۶۰، ۲۰ درصد ثروتمندترین مردم دنیا ۷۰/۲ درصد از تولید ناخالص جهان را در اختیار داشتند؛ در حالی که در سال ۱۹۹۰ این رقم به ۸۲/۷ درصد افزایش یافته است. در سال ۱۹۶۰، ۲۰ درصد فقیرترین مردم جهان فقط با ۲/۳ درصد از تولید ناخالص جهان امرار معاش

● برخی با استناد به تعیین‌کنندگی عامل اقتصاد در دستیابی به سلطه جهانی پس از جنگ سرد، معتقدند به دلیل ضعف ساختاری اقتصاد آمریکا در مقایسه با کشورهای چوچون ژاپن، احتمال نیل آن کشور به مقام رهبری جهان ضعیف است.

امنیت با سه ویژگی کشور - ملت غربی یعنی جهت گیری خارجی آن، پیوندهای قومی آن با امنیت سیستم و طبیعت غیر قابل تفکیک آن از امنیت متحدان دویلوک ناشی می گردد.<sup>۵۴</sup>

### جمع بندی

قرن بیستم در حالی به پایان می رسد که تحولات ژرف در نظام بین الملل، مفهوم سنتی امنیت را که در آن تضمین امنیت يك کشور به بهای ناامنی کشورهای دیگر و از رهگذر سخت افزار نظامی حاصل می گردید، بشدت دگرگون ساخته و آثار بسیار مهمی نیز بر روابط کشورها، ساختار نظام بین الملل، وظایف سازمانهای بین المللی و وضعیت کشورهای جنوب گذاشته است.

از این دگرگونی مهم، صاحب نظران بر پایه مبانی فکری خود، برداشت های مختلفی ارائه نموده و روندهای گوناگونی را پیش بینی کرده اند. عده ای گذار نظام بین الملل به سوی اقتصادی شدن هر چه بیشتر را پیش بینی می کنند و مبنای این نگرش را تحول جدی در تعریف مقوله «قدرت» قرار می دهند. به اعتقاد ایشان امروزه، قطب بندی بین المللی که بیانگر نحوه توزیع قدرت در نظام بین المللی است، وجهه اقتصادی پیدا کرده است. بر این اساس، هدف کشورها، هدف اقتصادی است و بسیاری قوت نظام سیاسی را در نتایج و پیامدهای اقتصادی آن خلاصه می کنند. در بعد داخلی نیز مشروعیت و ثبات سیاسی دولت ها با تأمین رفاه اقتصادی شهروندان گره خورده و پاسخگویی در برابر ملت در زمینه تأمین و بهبود سطح معیشت مطلوب، میزان و معیار تعیین درصد مشروعیت حکومتها را تشکیل می دهد.

در این بین، گروهی نیز با تیزبینی زوایای تاریک قضیه را مورد جستجو و کاوش قرار داده و تغییر رویکرد امنیت ملی به امنیت جهانی با محوریت اقتصاد را تنها تغییری تاکتیکی از سوی کشورهای شمال به منظور ادامه سیطره و سلطه خود بر کشورهای جنوب - و این بار در قالبی مسالمت آمیز و صلح جویانه - ارزیابی می کنند. نگرشی ژرف به آنچه در جنوب در پی

اقتصادی کشورهای مستقل می گردد، بلکه از راه افزایش و تشدید مشکلات اقتصادی، زمینه را برای تحولات سیاسی - امنیتی درون کشورهای مورد نظر فراهم می آورد.<sup>۵۰</sup> در صورت متمرثر نبودن اقدامات فوق برای تنبیه بازیگر خاطی، نوبت به استفاده از قدرت نظامی می رسد. با تحول در مفهوم سنتی امنیت و بمنظور رعایت ظواهر این تغییر، معمولاً اقدامات نظامی در عصر حاضر در قالب نهادهای رسمی بین المللی همچون سازمان ملل متحد، انجام می پذیرد چرا که از این طریق مسائلی مانند مشروعیت اقدام و مداخله گرایی، تأمین هزینه های مالی و موفقیت سیاسی مداخله بهتر تأمین می گردد. هرگونه اقدام نظامی - که نمونه بارز آن جنگ خلیج فارس است - مستلزم تحقق شرایط سه گانه زیر است که باید همزمان صورت پذیرد: (۱) تأیید سازمان ملل متحد (۲) حمایت یا دستکم عدم مخالفت بازیگران قدرتمند و در صورت لزوم همکاری آنها (۳) همکاری هم پیمانان آمریکا - به شکل اقدام نظامی - در سطح جهانی یا منطقه ای. بدیهی است در مواردی که منافع آمریکا مستقیماً تهدید شود یا منافع مورد نظر برای آمریکا به اندازه کافی چشمگیر باشد (مانند حمله موشکی آمریکا به افغانستان و سودان در مقطع اخیر)، اقدام يك جانبه ضرورت می یابد و تحقق سه شرط فوق دیگر مطرح نخواهد بود.<sup>۵۱</sup>

بنابراین از مجموع آنچه گفته شد اینگونه استنتاج می شود که پایان جنگ سرد و ظهور يك نظام تك قطبی یا چندقطبی، احتمال يك نظم بین المللی و امنیت پایدار و کاهش امکان جنگ و درگیری را برای کشورهای جهان سوم به همراه نیاورده است.<sup>۵۲</sup> بلکه برعکس، فقدان نظم جهانی و قواعد رفتاری پذیرفته شده عمومی، منادی این پیام است که اعضای نظام بین المللی (بویژه بازیگران قدرتمند اقتصادی)، هر کاری بخواهند می توانند انجام دهند.<sup>۵۳</sup> آنچه تأثیر این هرج و مرج را بر کشورهای جنوب شدت می بخشد ناکارایی برداشتهای متعارف از امنیت ملی در این کشورها است که از شکاف تجربه تاریخی نسبت به حکومت و پویش شکل گیری دولت در مقایسه با شمال و پیوند مفهوم متعارف

● در عصر حاضر، معمولاً اقدامات نظامی در قالب نهادهای رسمی بین المللی همچون سازمان ملل انجام می پذیرد چرا که از این طریق، مسائلی مانند مشروعیت اقدام، تأمین هزینه های مالی، و موقعیت سیاسی مداخله بهتر تأمین می گردد.

کشور از جمله سیاست‌هایی است که کشورهای جنوب را در روند جهانی شدن امنیت در دنیای پس از جنگ سرد می‌تواند ایمنی بخشد.

### یادداشت‌ها

۱. گزیده مقالات سیاسی-امنیتی (تهران: مؤسسه پژوهش‌های اجتماعی، ۱۳۷۵): جلد اول، صص ۳۱۸ و ۳۱۹.

۲. همانجا.

۳. ح. قاسمی، «برداشت‌های متفاوت از امنیت ملی»، مجله سیاست دفاعی، سال اول شماره ۲ (بهار ۷۲)، صص ۵۵.

۴. مقصود رنجبر، «ملاحظات امنیتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران: ۱۳۷۷، صص ۲.

۵. قاسمی، پیشین، صص ۵۹.

۶. هلگا هافندورن، «معمای امنیت»، ترجمه علیرضا طیب، مجله سیاست خارجی، شماره ۴ (زمستان ۷۱)، صص ۱۰.

۷. علی اصغر کاظمی، مدیریت بحران‌های بین‌المللی (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۰)، صص ۷۷.

۸. مسعود اسلامی، «جایگاه و موقعیت کشورهای کوچک در نظام بین‌المللی»، مجله سیاست خارجی-سال چهارم، شماره ۴ (زمستان ۶۹)، صص ۵۵۲.

۹. هافندورن، پیشین، صص ۱۷.

۱۰. قاسمی، پیشین، صص ۶۲.

۱۱. هافندورن، پیشین، صص ۶.

۱۲. قاسمی، پیشین، صص ۶۳.

۱۳. هافندورن، پیشین، صص ۱۹.

14. J. T. Mathews, "Redefining Security", *Foreign Affairs* (Spring 1989) p.p. 162-166.

۱۵. بنگرید به هافندورن، پیشین، صص ۱۶.

16. Robert S. Mc Namara. *The Errence of Security*. (New York: Harper and Row. 1968), p.149.

۱۷. بهادر امینیان، «مفهوم امنیت ملی و تحولات آن»، مجله سیاست دفاعی، سال اول، شماره ۱ (زمستان ۷۱)، صص ۱۴.

18. Stephen Phillip Cohon. *The Security of South Asia* (New Delhi: Vistur Publication,

پایان جنگ سرد و طرح نظم نوین جهانی رخ داده، صحت دیدگاه فوق را تا اندازه زیادی تأیید می‌کند. تجاوز عراق به کویت، جنگ دو یمن، درگیری‌های روآندا، تجاوزات صربها و درگیری‌های آسیای میانه و قفقاز اصولاً ماهیتی محلی دارد و در صورت وجود ساختار دویلوقی یا رخ نمی‌داد یا اینکه صورت دیگری پیدا می‌کرد. نبود یک نیروی متوازن‌کننده جهانی از یک سو و عدم توانایی کشورهای جنوب برای ایستادگی و مقاومت در برابر قدرتهای جهانی از سوی دیگر، تهدیدهای فزاینده‌تری را متوجه این کشورها نموده است و امنیت آنها را بیش از پیش به خطر انداخته است.

اما آنچه شایسته‌عنايت است اینکه در این رویکرد جدید، استفاده از ابزار نظامی برای تهدید امنیت کشورهای جنوب، اولویت خود را از دست داده و اعمال فشار و مجازاتهای اقتصادی از طریق مجامع رسمی و بین‌المللی همچون سازمان ملل متحد جایگزین آن گشته است. دلیل چنین تحولی را باید در افزایش قابلیت ابزارهای اقتصادی در دوران جدید، جستجو کرد. این ابزارها بدون اینکه موجبات بسیج درونی را در کشور هدف بر علیه مهاجم فراهم آورد، از طریق برانگیختن مخالفت‌های درونی، زمینه‌تشتت داخلی و تضعیف کشور هدف را فراهم می‌آورد. این رویه، ضمن آنکه هزینه‌های ناشی از به‌کارگیری و گسیل نیروی نظامی را ندارد، از لحاظ نداشتن تلفات انسانی و برخورداری از وجهه اخلاقی لازم نیز بر روش و شیوه سنتی حاکم در عصر جنگ سرد برتری دارد.

صرف نظر از موضعگیری‌های متفاوت کشورهای جنوب در برابر این روند، درک حقیقت امر و اتخاذ موضعی مناسب و سازنده برای استفاده از وضعیت جدید قطعاً می‌تواند این کشورها را از آسیب‌های امنیتی احتمالی پیش‌بینی شده در این طرح، مصون نگاه دارد. تقویت پایه‌های مشروعیت سیاسی داخلی از طریق اتخاذ راه‌کارهای عملی و تدوین برنامه توسعه اقتصادی متناسب با ظرفیت‌های هر

● گرچه در بینش وابستگی متقابل، آسیب‌پذیری غیرنظامی در میان تمام بازیگران صحنه بین‌الملل وجود دارد ولی در گستره تجربی، آسیب‌پذیری کشورهای پیشرفته صنعتی بسیار کمتر از کشورهای توسعه نیافته است.

● در دوران جنگ سرد،  
عمده تهدیدات امنیتی جنبه  
خارجی داشت و کمتر  
کشوری به محیط داخلی  
به عنوان اولویت اول امنیتی  
می نگرست. اما امروزه  
امنیت و عدم امنیت در  
رابطه با آسیب پذیری دولت  
در بُعد خارجی و نیز بُعد  
داخلی تعریف می شود.

don: MacMilan Press, 1996), p. 29.

۳۶. فرانسیس فوکویاما، «فرجام تاریخ و واپسین انسان». ترجمه علیرضا طیب، مجله سیاست خارجی. سال هفتم - شماره ۲ و ۳ (پائیز ۷۲)، ص ۳۶۹.

۳۷. همان، ص ۳۷۱.

38. Burchill, *op. cit.* p. 35.

۳۹. فوکویاما. پیشین، ص ۳۸۰.

40. Burchill. *op. cit.* p. 38.

۴۱. رنجر، پیشین، ص ۶۵.

42. Christofer Lane and Benyamin Schwarz, "American Hegemony Without Enemy", *Foreign Policy*, No. 92 (Fall 1993), p. 17.

۴۳. ابراهیم متقی، «جهت گیری و کارکرد سیاست خارجی آمریکا در ساختار جدید روابط بین الملل»، مجله راهبرد شماره ۱۱، ص ۴۲.

۴۴. نکوروح. پیشین، ص ۳۲۰.

۴۵. همان، ص ۱۹۷.

۴۶. «ایران و نظام بین الملل. گفتگو با دکتر سریع القلم مجله فرهنگ توسعه. سال سوم، شماره ۱۴ و ۱۳ (تابستان و پائیز ۱۳۷۳) صص ۱۴ و ۱۳.

۴۷. زیگنیکو برژینسکی، «درسهایی از قرن بیستم». ترجمه مجتبی امیری. اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال هفتم، شماره ۷ و ۸ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۲)، صص ۳۲ و ۳۳.

۴۸. حسین کچوئیان، «دگرگونی های نظام بین المللی و پیامدهای آن بر توسعه جنوب»، مجله راهبرد شماره ۴ پائیز ۷۳، ص ۱۸۸ به نقل از روزنامه سلام ۷۳/۵/۱.

۴۹. همان، ص ۱۹۶.

۵۰. داریوش اخوان زنجانی، «ساختار جامعه بین الملل و امنیت ملی». مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال نهم شماره هفتم و هشتم (فروردین و اردیبهشت ۷۴) ص ۱۵.

۵۱. همان، ص ۱۶.

۵۲. اختر مجید، «نیروی نظامی در دوره پس از جنگ سرد»، ترجمه جهانگیر کرمی، مجله سیاست دفاعی، سال سوم، شماره ۴ (پائیز ۷۴)، ص ۹۰.

۵۳. رابرت ماندل، چهره متغیر امنیت ملی. ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی (تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی ۱۳۷۷). ص ۳۳.

۵۴. علی احمدی «عدم توسعه سیاسی و امنیت ملی در کشورهای جنوب». پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه تهران ۱۳۷۲، ص ۱۴.

1987), p. 26.

۱۹. ک. پ. مسیرا، «امنیت ملی در جهان سوم: نیاز به چارچوبی جدید»، ترجمه م. زندیه. مجله سیاست خارجی. سال دوم، شماره ۳ (تابستان ۱۳۶۷)، ص ۳۴۷.

۲۰. پطرس پطرس غالی، دستور کار برای صلح، انتشارات دفتر سازمان ملل متحد در تهران، ص ۵.

۲۱. پطرس پطرس غالی، «رهبری جهان پس از جنگ سرد». فصلنامه سازمان ملل متحد. شماره ۳ (تابستان ۱۳۷۵)، ص ۵۸.

۲۲. پطرس غالی. دستور کار برای صلح، پیشین.

۲۳. گزیده مقالات سیاسی - امنیتی، (تهران: مؤسسه پژوهشهای اجتماعی. ۱۳۷۵)، جلد دوم، صص ۲۸۲ و ۲۸۳.

۲۴. محمود نکوروح، بحران ایدئولوژی (تهران: انتشارات چاپخش، ۱۳۷۲)، صص ۳۱۵ و ۳۱۶.

۲۵. همان، ص ۳۱۸. هزینه های نظامی در سال ۱۹۷۸ حدود ۴۰۰ میلیارد دلار در سراسر جهان بوده است. این بدان معنی است که اگر جمعیت جهان را چهار میلیارد نفر فرض کنیم آنگاه به ازاء هر نفر ۱۰۰ دلار صرف هزینه های نظامی جهانی می شود که این مبلغ در غالب کشورهای جهان سوم از درآمد سرانه آن کشورها بیشتر است.

۲۶. همان، ص ۳۱۴.

۲۷. باری بوزان، دولت، مردم، ترس، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی (تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی. ۱۳۷۷)، ص ۱۲.

۲۸. همان، ص ۷.

29. Richard Rosencrance, *The Rise of the Trading State* (New York: 1985), p. 56.

۳۰. معصومه واعظ مهدوی، «ساختار نظام جهانی»، فصلنامه راهبرد شماره ۱۱-پائیز ۷۵، ص ۵۸.

۳۱. همان، ص ۶۷.

۳۲. همانجا.

۳۳. پل کندی، ظهور و سقوط قدرتهای بزرگ. ترجمه محمود ریاضی (تهران: انتشارات خجسته. ۱۳۶۹)، ص ۱۶۲.

۳۴. واعظ مهدوی. پیشین، ص ۵۶.

35. Scatt Burchill and Andrew Linklater. *Theories of International Relations* (Lon-